

# قلمی نثر پیش قدم

• سید مجتبیٰ بصرینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# حدايٽ نامہا

سید مجتبیٰ بحرینی

بحرینی، سید مجتبیٰ ۱۳۲۸  
حدیث نامه‌ها / مجتبیٰ بحرینی، تهران: مرکز فرهنگی  
انتشارات منیر، ۱۳۸۵.

۱۱۲ ص. ISBN: ۹۶۴-۵۳۹-۰۱۴-۱

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا  
کتابنامه ص ۱۰۹-۱۰۷ همچنین به صورت زیرنویس.  
۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. نامه‌ها.  
الف. عنوان.

۲۹۷/۹۵۹

BP ۵۱/۱/۱

۱۳۳۳۹-۸۵ م

کتابخانه ملی ایران



---

## حدیث نامه‌ها

---

□ سید مجتبیٰ بحرینی

● ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

● حروف نگاری و صفحه آرایی: مشق، ● طراح جلد: رز گرافیک

● چاپ: شفق

● شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

● چاپ اول، ۱۳۸۵

■ قیمت: ۹۵۰

---

● مراکز پخش تهران:

○ نشر منیر ۷۷۵۲۱۸۳۶ (چهار خط) ○ نشر آفاق ۲۲۸۴۷۰۳۵

○ نشر نیک‌معارف ۰۶۶۴۸۰۰۲۶ ○ نشر رایحه ۸۸۹۷۶۱۹۸

● مرکز پخش مشهد: ۷۲۶۲۵۵۶، ۲۲۵۷۲۵۷

گهی که نامه به سوی تو دلربا بنویسم  
شکایتی به لب آرم ولی دعا بنویسم  
شکایتی به دلم در تموج آمده هیئات  
دگر چها به لب آرم دگر چها بنویسم  
به یاد قدّ تو هر مصرعی که در قلم آرم  
کنم بهانه مشق و هزار جا بنویسم  
گرفتم آن که نویسم حدیث نرگس جانان  
کرشمه چون بنگارم چسان ادا بنویسم

الغوث أئها الكتاب الناطق  
فالحرب قد بانَّت لها الحقائق  
نهضاً فقد آلت إلى الخراب  
معاهد السنة و الكتاب  
تكاد أن تطفئ ظلمة الفتن  
نور مصابيح الفروض و السنن

## فهرست

- پیش گفتار..... ۸
- برگ نخستین
- نامه؛ نماد یار و یاد دل‌دار
- ۱۵ - ۴۱
- معنای نامه..... ۱۷
- احادیثی مربوط به نامه..... ۱۸
- مطالبی از کتاب «روح ملت‌ها»..... ۲۰
- اشعاری راجع به نامه..... ۲۳
- نامه حضرت جواد علیه السلام به والی بست سیستان..... ۲۹
- مکاتبات در عصر غیبت..... ۳۱
- برید و غلام پست..... ۳۳
- شبهه و اشکال..... ۳۵
- کلامی از صاحب فوز اکبر در عریضه نویسی به حضور امام عصر عجل الله تعالی
- فرجه الشریف..... ۳۶
- پاسخ اشکال..... ۳۹
- غزلی از فیاض لاهیجی..... ۴۱

برگ دومین

توقیعات

۴۲ - ۵۹

- ۴۵ ..... توقیعات در کتاب‌های حدیثی
- ۴۷ ..... معنای توقیع
- ۵۱ ..... نخستین جامع توقیعات
- ۵۲ ..... توضیح کلام صاحب الذریعة
- ۵۳ ..... اهتمام سلف صالح به جمع توقیعات
- ۵۶ ..... شمار توقیعات
- ۵۸ ..... غزلی از اوحدی مراغی

برگ سومین

اشکالات وارد بر توقیعات

۶۱ - ۷۲

- ۶۳ ..... نامه آلوسی بغدادی به جمال الدین دمشقی
- ۶۴ ..... اشکال آلوسی به توقیعات
- ۶۵ ..... پاسخ صاحب الغدیر
- ۶۶ ..... توقیعات در کتب اربعه یافت نمی‌شود
- ۷۱ ..... ملاک صحت و صدور توقیعات چیست؟
- ۷۲ ..... جدایی حق و باطل از یکدیگر



آخرین برگ

جواب سؤال

-۷۳-

- تأخیر در اتمام نوشتار..... ۷۵
- مسافرت مولف به عتبات عالیات..... ۷۶
- شعری از ریاضی یزدی..... ۷۷
- پاسخ اشکال..... ۷۸
- مطابقت مضامین توقیعات با سایر ادله معتبر..... ۷۹
- واسطه رساندن توقیعات، نواب خاص و افراد مورد اعتماد..... ۸۰
- اشتمال توقیعات بر معجزات و اخبار غیبی..... ۸۱
- نمونه‌ای در این راستا..... ۸۲
- نمونه‌ای دیگر در این زمینه..... ۸۵
- جریان جالب و شنیدنی قاسم بن العلاء..... ۸۷
- توضیح یک جمله این جریان..... ۹۴
- تعشقی از مؤلف همراه با غزلی از همام تبریزی..... ۹۵
- غزلی از صائب..... ۹۶
- آشنایی اصحاب با خط امام علیه السلام..... ۹۷
- نمونه‌هایی در این زمینه نسبت به امام عصر علیه السلام..... ۹۸
- اعتبار آورندگان توقیعات و آشنایی با خط توقیع..... ۱۰۳
- دستورالعمل برخورد با توقیعات مشکوک..... ۱۰۴
- جمع کنندگان توقیعات، رجال با شخصیت و اعتبار..... ۱۰۵
- غزلی از فیضی هندی..... ۱۰۶

۱۰ \* حدیث نامہا

۱۰۷..... کتابنامہ

۱۱۱..... سایر آثار مؤلف



## پیش گفتار

حمد و سپاس خالق لوح و قلم را، و سلام و صلوات صاحب کتاب و عَلم را و درود و تحیات ارباب صحیفه و کرم را.

خدا را شاکرم که توفیق ادامه نگارش این سلسله از مباحث در ارتباط با وجود مقدس حضرت ابا صالح المهدی حجة بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرجه الشریف را به این بی مقدار ارزانی داشت و سمند تند پای قلم در میدان کتابت و صحنه نگارش به رقم برخاست و خامه به نام یار و یاد محبوب باز به چرخش درآمد و دهمین اثر از مجموعه‌ای که با نام حدیث آغاز شده، تقدیم دوستان و منتظران حضرتش می‌گردد.

آن چه مربوط به سفیران دربار ولایت مدار آن شمع شبستان امید و فروغ سرای آرمان بود، تا سال ۳۲۹ هجری که آخرین سال غیبت صغری است، در نوشته‌های قبل توضیح داده شد. قبل از این که قدم پر غم و گام همراه با درد و رنج را برداشته و به سراپرده غیبت کبری برسیم، لازم دانستیم دو جهت دیگر را که مرتبط با آن جان

جانان در روزگار غیبت صغری است، پی بگیریم. یکی راجع به نامه‌ها و توقیعات شریف، و دیگری مربوط به دیدارها که در طی این دوران تحقق یافته.

این نوشتار عهده‌دار جهت نخست است و به همین جهت آن را «حدیث نامه‌ها» نامیدیم. باشد که نام ما و شما هم در جمع نامه نگاران و نامه‌خوانان آن جان جانان رقم خورد، و تلخ‌گامی روزگار غیبت و عصر سراسر حزن و اندوه دوران هجر و زمان فراقش را با اشتغال به نام و نامه‌هایش شیرینی بخشیم و شهدی از آن شیرینی بخش وجود بر کام دل خونبارمان بنشینند. خوب است با این غزل نغز به پیش گفتار خاتمه بخشیم:

من به راهی می‌روم کان جا قدم نامحرم است  
 از مقامی حرف می‌گویم که دم نامحرم است  
 خوش‌دلم گر دیده‌ام من شد سفید از انتظار  
 کز پی دیدار جانان دیده‌ام نامحرم است  
 با خیال او ننگ‌جد یاد خوبان در دلم  
 هر کجا سلطان کند خلوت حشم نامحرم است  
 ای اسیر عشق، طعن بی‌غمی بر من مزن  
 خلوتی دارم به یاد او که غم نامحرم است  
 ما اگر مکتوب ننوشتیم عیب ما مکن  
 در میان راز مشتاقان قلم نامحرم است



پیش‌گفتار \* ۱۳

منزل تـردامنان نبـود حـریم کـوی عشق  
هر که نبـود پا کـدامن در حـرم نامـحرم است  
«فیضی» از بزم نشاط ما حریفان غافلند  
هر کجا ما جام می‌گیریم جم نامحرم است<sup>۱</sup>

شب چهارشنبه شانزدهم شعبان المعظم ۱۴۲۶

۱۳۸۴/۶/۳۰

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

برگ نخستین

# نامه، نماد یار و یاد دل دار

در وصالی که شود زود میسر مزه نیست  
چند روزی به میان نامه و پیغام خوش است

چه گونه نامه توانم نوشت بر محبوب  
که آب دیده من شستشو دهد مکتوب



از زمان‌های دیرین و روزگارهای پیشین نامه و مکتوب جایگاه  
مخصوصی داشته و در همه فرهنگ‌ها و ملت‌ها و آیین‌ها نشانی خاص  
از آن می‌بینیم.

در این میان مکاتبات و نوشته‌هایی که میان یاران ردّ و بدل  
می‌شده، و نامه‌هایی که از دیار یار و مدینهٔ محبوب و شهر دوست  
می‌آمده، از اهمیت مخصوصی برخوردار بوده است. در این راستا  
داستان‌ها و حکایت‌ها فراوان، و قصّه‌ها و رویدادها بسیار، که یاران با  
نامه‌های دیار یار چه می‌کردند، و عشاق با مکتوب معشوقان چه  
وضع‌ی داشتند، و احبّاً با دست نوشته‌های محبوبان چه حال و حالتی به  
خود می‌گرفتند؛ چون هر چه هست نشانی است از محبوب و ربطی  
است با معشوق و یادی از یار.

نامه که ظاهراً در فرس قدیم نامک بوده، مرادف با مکتوب و  
رقعه و تعلیقه و خط و مراسله و مرقومه می‌باشد، کاغذی است  
که به کسی نویسند.<sup>۱</sup>

---

۱. برگرفته از: لغت نامهٔ دهخدا - نامه.

در منطق دین و دستورات آیین ما که آیینی است جامع و دینی است کامل و به همه شئون و جهات عنایت خاص و توجه مخصوص دارد، مسأله نامه و مکتوب با دید خاصی مورد توجه قرار گرفته است، تا آن جا که در کتاب‌های حدیثی و متون روایی با چنین عنوانی رو به رو می‌شویم:

باب استحباب التکاتب فی السفر و وجوب رد جواب الکتاب.<sup>۱</sup>  
باب [ بیان ] مستحب بودن نامه نگاری در سفر، و وجوب فرستادن جواب نامه.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

التَّوَّاصِلُ بَيْنَ الْإِخْوَانِ فِي الْحَضَرِ النَّزَاوِرُ، وَ فِي السَّفَرِ التَّكَاتُبُ.<sup>۲</sup>  
پیوند و ارتباط میان برادران و دوستان وقتی در وطن هستند به زیارت و دیدار حاصل می‌شود، و زمانی که در سفرند با نوشتن نامه.

و به سند صحیح از حضرتش چنین نقل شده که فرمودند:

رَدُّ جَوَابِ الْكِتَابِ وَاجِبٌ كَوُجُوبِ رَدِّ السَّلَامِ.<sup>۳</sup>

۱. وسائل الشیعة، کتاب الحج باب ۹۳ احکام العشرة.

۲. اصول کافی، کتاب العشرة باب التکاتب حدیث ۱.

۳. همان، حدیث ۲. همچنین: وسائل الشیعة، کتاب الحج باب ۹۳ احکام

العشرة حدیث ۱.



جواب دادن نامه مثل جواب سلام واجب است.

با توجه به آن چه آوردیم معلوم می‌شود وسیلهٔ تواصل و ارتباط و پیوند و پیوست در سفر و غیبت مکاتبه و مبادلهٔ نامه و رقعہ است. اگر چه در روزگاری زندگی می‌کنیم که وسائل ارتباطی متنوعی اختراع شده و روز به روز فزونی و زیادی می‌گیرد، ولی در عین سهولت و آسایش‌هایی که به وجود آمده، مشکلات و سختی‌های بسیاری را با خود آورده است، و هر تازه‌ای، تازه‌ای از ناملايمات و آسیب‌ها را به همراه دارد، که فعلاً مجال سخن آوری در این زمینه نیست که امری است بس حسّاس و موضوعی است بسیار حائز اهمّیت و به همین اشاره بسنده می‌نماید؛ زیرا در خانه اگر کس است یک حرف بس است، و

**العاقلُ تكفيه الإشارةُ.**

ولی برای این که تصوّر نشود این اشارت برخاسته از سری بستهٔ دستار و نشسته‌ای در کنج کتابخانه است، سخن دانشمند معروف فرانسوی، آندره زیگفرید را در این زمینه می‌آوریم:

ساعاتی از زندگی ما که اکنون در پیچ و خم‌های اداری مصرف می‌شود، پیوسته رو به ازدیاد است و قسمت مهمی از وقت تولید کنندگان صرف کاغذ بازی می‌شود.

... اکنون در عصر ارتباطات بسیار سریع زندگی می‌کنیم. به تعبیر پول موران، قرن ما عیب تازه‌ای را اختراع کرده که همان سرعت است. سرعت چیزی است که از آن نمی‌توانیم چشم‌پوشیم، ولی خیر و برکت آن، مشکوک به نظر می‌رسد. هواپیما فاصله‌ها

را از میان برداشته است. اگر مسافرت‌های نو را با مسافرت‌های پدران و پدران پدران خود مقایسه کنیم تضاد شگفت‌انگیزی جلوه‌گر می‌شود. در یادداشت‌های پدر بزرگ خود خواندم که در سال ۱۸۲۶ برای رفتن از ماریسی به طرابوزان با کشتی باری، بیست و شش روز وقت صرف کرده بود. اکنون فاصله پاریس - قاهره و پاریس - استانبول چند ساعته طی می‌شود.<sup>۱</sup>

در ادامه گفتارش گوید:

پدر من در ۱۸۶۱ برای رفتن از لوهاور به نیویورک هفده روز وقت صرف کرده بود. در ۱۹۳۸ من این فاصله را با کشتی نورماندی چهار روز و نیمه طی کردم، و چنان که می‌دانیم هواپیما همین فاصله را چند ساعته می‌پیماید... این مسافرت‌های سریع اکنون دیگر از چیزهای معمولی شده است.<sup>۲</sup>

همه این‌ها درست، ولی آیا می‌توان گفت که این افراط در سرعت سبب پیدا شدن روابط بهتری میان مردم روی زمین شده است؟ به اطراف خود نگاه کنیم. سد و بندهای سیاسی و اداری افزایش یافته، وحدت‌های ملی هر کدام در صدد دفاع از خود برآمده و به همین جهت در اطراف خود موانعی ایجاد کرده‌اند. آزادی اقتصادی تقریباً وجود ندارد. مسافرت‌ها به صورت

۱. روح ملت‌ها ۱۱.

۲. همان ۱۲.



عجیبی سریع‌تر از دیروز صورت می‌گیرد. ولی آن مقدار زمانی که به برکت پیشرفت صنعت صرفه جویی می‌شود به صورت کارهای اداری در پیچ و خم تشریفات و روادیدگرفتن تلف می‌شود. دست آخر نمی‌توان یقین کرد که با ملاحظه همه جوانب، پیشرفتی شده باشد.<sup>۱</sup>

و باز در قسمتی از نوشته‌اش چنین آورده است:

در این قرن آهن و آتش که بسیاری از ما ده سالی از آن را در جنگ به سر برده‌ایم، سیر فقه‌رایی اخلاق جالب توجه است. هرگز به خیال پدران ما نمی‌رسید که آدمیزاد مسؤول این همه ترس‌ها و وحشت‌ها باشد که نه تنها از جنگ بر می‌خیزد بلکه در آن زمان نیز که آتش جنگ فرو نشسته، وجود دارد.<sup>۲</sup>

پیروزی فنی و صنعتی خیره‌کننده است. مهندس همه مسایلی را که بر وی عرضه می‌شود، حل می‌کند، ولی مرد کار و رجل سیاسی و مخصوصاً عالم اخلاق، در برابر مسایل تازه‌ای که از ترقیات جدید پیدا شده و فرصت رسیدگی به آنها را پیدا نکرده‌اند، ناتوان مانده‌اند. تو گویی که طبیعت چنان خواسته است که ما تاوان مزایایی را که از پیروزی خود بر آن به دست آورده‌ایم، پردازیم. به همین جهت است که این پیروزی بر

---

۱. روح ملت‌ها ۱۴.

۲. همان ۲۰.

طبیعت که پیش از این درباره آن سخن گفتیم، در واقع پیروزی قطعی و کامل نیست. ماشین فرمان بردار است، ولی درست در همان زمان که شاهد پیروزی خیره‌کننده مکانیکی هستیم، تمدن سیر فته‌رایی پیدا می‌کند و به راه و رسم‌هایی اقتصادی و سیاسی باز می‌گردیم که اگر آن‌ها را وحشیانه بنامیم، افراط نکرده‌ایم.<sup>۱</sup>

بگذریم. پیش از این در این حاشیه معطل نمانیم و پی جویان این گونه مطالب را به مطالعه کتاب تکنوپولی<sup>۲</sup> ارجاع دهیم. صحبت در این بود: در عین این که وسایل ارتباطی کاملاً تغییر یافته، مع ذلک هنوز مکتوب و نامه جایگاه خاص خود را حفظ نموده و هیچ چیزی نتوانسته جای آن را بگیرد. آنان که از صهبای معرفت جامی نوشیده و از سبوی محبت گلویی تر کرده‌اند، پیوسته چشم دل به دست برید و غلام پست دوخته و پا در بند طوق حمامه و کبوتر نامه‌رسان دارند، و برای رسیدن رقعۀ محبوب و رقیمۀ دوست لحظه شماری می‌نمایند، و گاهی تحفظشان بر مکتوبی که دست نوشته یار و فرستاده دلدار است بیش از حفظ و حراستشان نسبت به گوهرهای نفیس و قیمتی می‌باشد.

در زیان نظم هم گوهرهای آبداری در مورد نامه و نامه نگاری به نظم کشیده شده که قسمتی از آن‌ها را می‌آوریم:

۱. روح ملت‌ها ۲۳.

۲. تکنوپولی نوشته نیل پستمن.

از برای نامه ما قاصدی در کار نیست

کاروان اشک ما منزل به منزل می‌رود

\*\*\*

نمی‌رسد به تو مکتوب گریه‌آلودم

که باد هم نبرد کاغذی که نم دارد

\*\*\*

چه گونه نامه توانم نوشت بر محبوب

که اشک دیده من شستشو دهد مکتوب

\*\*\*

ز سوز عشق هر که می‌فرستم نامه دلبر را

فتد از نامه‌ام آتش پر و بال کبوتر را

\*\*\*

در انتظار تو مرغی گر از سرم گذرد

ز جا جهم که مگر نامه‌ای رسید از تو

\*\*\*

حدیث عشق تو گفتم به نامه بنویسم

ز سوز عشق تو آتش فتاد در اقلام

\*\*\*

بیم است چو شرح غم عشق تو نویسم

کاتش به قلم درفتد از سوز درونم

\*\*\*



اشک را قاصد کویش کنم ای نامه بمان

زان که صد بار تو رفتی اثری نیست تو را

تا گشودم نامه‌اش را سوختم از انتظار

کاش قاصد می‌گشود این نامه سر بسته را

\* \* \*

قلم بتراشم از چار استخوانم      مرگب گیرم از خون رگاتم

بگیرم کاغذی از پرده دل      نویسم بهر یار مهربانم

\* \* \*

صد نامه نوشتیم و نخواندیم جوابی

ای عهدفراموش ز پیمان چه نویسیم

خواهیم به نامت نظر غیر نیفتد

از رشک ندانیم به عنوان چه نویسیم<sup>۱</sup>

\* \* \*

گاهی ز سوی لیلی تا نامه‌ای بیارند

مرغان به فرق مجنون کردند آشیانه<sup>۲</sup>

\* \* \*

قاصدا زان مسافر نیست خبر خدای را

نامه من چو می‌بری نامه او بیار هم<sup>۳</sup>

---

۱. دیوان حزین لاهیجی ۳۹۴.

۲. دیوان فیضی هندی ۴۹۹.

۳. همان ۴۵۲.

نیست قدم که سرکنم بادیۀ فراق را

نامه به بال بسته‌ام طایر اشتیاق را<sup>۱</sup>

\* \* \*

مرا ز خاک نشانی به نامه تر بود

که نامه را چو من از هجر، خاک بر سر بود<sup>۲</sup>

\* \* \*

زهی صفای خط نامه را به خاک زده

قلم ز حسرت خط تو سینه چاک زده<sup>۳</sup>

بوسیدن نامه، به چشم نهادن مکتوب، بر سینه گرفتن رقعۀ و چون  
حرز همراه داشتن دست خط محبوب امری است که از دیر زمان همه  
شنیده و شاهد بوده‌ایم و در کتاب‌ها بسیار سخن از آن به میان آمده  
است. برای نمونه آن چه ابن حزم اندلسی در این زمینه آورده  
می‌آوریم. گوید:

شایسته است شکل کتاب و صورت نامه لطیف و جنس آن ملیح  
باشد؛ زیرا نامه در بعضی حالات به منزله زبان انسان است.  
رسیدن نامه به محبوب و آگاهی محب و دوست از این که  
نامه‌اش به دست محبوبش رسیده و او نامه‌اش را دیده و به دست

---

۱. دیوان فیضی هندی ۵۳۶.

۲. همان ۵۴۳.

۳. همان ۵۴۹.

گرفته، لذت عجیبی برای محب فراهم می‌آورد. و همچنین ردّ جواب و این که محب و دوست، پاسخ محبوبش را دیدار نماید، آن قدر سرور انگیز و بهجت‌زاست که برابر دیدار و معادل لقاء به حساب می‌آید، لذا می‌بینیم عاشق نامه معشوق، و حبیب کتاب محبوبش را بر دیده و دل می‌گذارد و در آغوش می‌گیرد و از خود دور نمی‌دارد.

من بعض ارباب محبت و صاحبان وداد و دوستی را دیده‌ام با این که به محبوبشان نزدیک بودند و می‌توانستند با کلمات زیبا و جملات موزون و دل‌ریا، آن چه در درون دارند با دوست و عزیزشان بگویند، ولی مراسله و مکاتبه، نامه نگاری و رقعہ نویسی را ترک نمی‌کردند و می‌گفتند: نامه نگاری و رقیمه نویسی لذت مخصوصی دارد...

همچنین کسانی را می‌شناسم که مرکب نامه را با اشک دیده سیراب می‌ساختند، و متقابلاً محبوب با ریق و آب دهان، مرکب آمیخته به اشک دیده محب را سیراب می‌ساخت، و در این مورد شعری گفته‌ام:

جَوَابُ أَتَانِي عَنِ كِتَابِ بَعْتُهُ

فَسَكَّنَ مُهْتَاجاً وَ هَيَّجَ سَاكِناً

سَقَيْتُ بِسَمْعِ الْعَيْنِ لَمَّا كَتَبْتُهُ

فَعَالَ مُحِبٌّ لَيْسَ فِي الْوُدِّ خَائِناً



فَمَا زَالَ مَاءُ الْعَيْنِ يَمْحُو سُطُورَهُ

فَيَا مَاءَ عَيْنِي قَدْ مَحَوْتَ الْمَحَاسِنَا

عَدَا بِئُمُوعِي أَوَّلَ الْخَطِّ بَيْنَنَا

وَ أَضْحَى بِئَنَمِي آخِرُ الْخَطِّ بَائِنَانَا<sup>۱</sup>

پاسخ نامه‌ای که فرستاده بودم، رسید. هیجان زده‌ای را آرامش بخشید و ساکن و آرامی را به هیجان آورد.

با آب دیده آن چه را نوشته بودم سیراب ساختم؛ این کار دوستی است که در مقام محبت و دوستی خائن نیست.

پیوسته اشک چشم خطوط نامه را محو می‌کرد. ای آب دیده من، تو همه محاسن و خوبی‌ها را از بین بردی.

با اشک من خط نخست نامه آشکار بود ولی خط آخرش با آب دیده‌ام جدا و نامفهوم شده بود.

من نامه محبتی را دیدم که برای محبوبش فرستاده بود. این محبت دست خود را با چاقو بریده بود و خون از آن جاری شده بود و از آن خون برای نوشتن نامه کمک گرفته بود و آن نامه را بعد از خشک شدن، من دیدم و هیچ شک نداشتم که رنگین به آن خون است.<sup>۲</sup>

وقتی نامه‌ها و رقع‌ها، مراسلات و مکتوبات میان احبّاء مجازی

---

۱. طوق الحمامة ۵۲.

۲. همان ۵۳.

و دوستان ظاهری چنین موقعیت و جایگاهی داشته باشد، معلوم است نامه محبوب حقیقی و رقعۀ آقا و مولای واقعی در نظر محب و دوست و رعیت و عبد چه منزلت و موقعیتی دارد. فرستندۀ نامه به دیار یار و کوی دل‌دار چه وضعی در نوشتن نامه و کتاب دارد؟!

- راستی این کاغذ از من خوشبخت‌تر است که بر دست محبوب می‌نشیند و به افتخار مسّ ید آن یدالله نائل می‌آید؛ این سطور و رقوم و مرکب و نقوش از من سعادتشان بیشتر است که افتخار نگرش آن عین الله الناظره به آنها نصیبشان می‌گردد و زبان حال و قالشان این:

**ای نامه که می‌روی به سوی من از جانب من ببوس رویش**

نه، بلکه ببوس دستش! نه، بلکه ببوس پایش!

و همچنین گیرندۀ نامه و کسی که جواب رقعۀ اش از آن سوی پرده‌ها می‌آید و افتخار تلقی تویع همایونی نصیبش می‌گردد، چه وضع و حالی دارد؟!

- راستی این ورقه روزی در دست آن آخرین ورق کتاب الله الناطق بود؟!

راستی این دست نوشته نوشته آن نام نوشته بر تارک عرش است؟! راستی این خطوط، خطوط آن خط مستقیم است و این سطور، مسطور آن مسطر و شاخص همه حقایق است؟!

راستی این رقعۀ از دیار یار آمده و از سوی دل‌دار، و بوی آن طرۀ مشکبو دارد؟!

و سرانجام، این تویع، تویع همایونی آن همایون پرده نشین

و این مکتوب، مکتوب آن عنقای قاف نشین و این نامه، نامه آن طایر قدسی سدره نشین و مرقومه آن امام مظلوم و غریب و حجت طرید و شریذ، حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؟ اگر چنین است که مسلم چنین است، پس بر این مژده گر جان فشانم رواست.

خوب است در این جا به عنوان نمونه و شاهد موردی بیاوریم که حاوی نکات ارزنده و آموزنده‌ای هم باشد.

مرحوم کلینی به سند خودش از شخصی که اهل بُست و سجستان<sup>۱</sup>

بوده چنین نقل می‌نماید:

در نخستین سال خلافت معتصم عباسی که حضرت جواد علیه السلام سفر حج نمودند، من در خدمتشان بودم. چنین اتفاق افتاد که وقتی سر سفره غذا بودیم و جمعی هم از اطرافیان سلطان حاضر بودند، به حضرتش عرض کردم: همانا والی شهر و دیار ما - من به فدای شما شوم - کسی است که محبت و ولایت شما را دارد و در دیوان حکومتی او برگردن من خراجی است - بدهکاری حکومتی سنگینی دارم - اگر صلاح می‌دانید نامه‌ای برای او مرقوم دارید که به من احسان نماید.

حضرت فرمودند: من او را نمی‌شناسم. شاید این جمله را به

عنوان تقیه در حضور اطرافیان سلطان فرموده باشند.

---

۱. بُست شهری است بین سجستان و غزنین و هرات، گرم سیر و جمع بسیاری از علماء از آن بلده هستند - که حموی نام و شرح حالشان را آورده است (معجم البلدان ۱ / ۴۱۴ - ۴۱۹) و سجستان معرب سیستان است.

گوید: گفتم: همان‌گونه که عرض کردم، او از دوستان شماست و نامه شما به او برای من مفید و سودمند است. حضرت کاغذی برداشته و چنین مرقوم نمودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُوَصِّلَ كِتَابِي هَذَا ذَكَرَ عَنْكَ مَذْهَبًا جَمِيلًا، وَإِنَّ مَا لَكَ مِنْ عَمَلِكَ مَا أَحْسَنْتَ فِيهِ، فَأَحْسِنْ إِلَى إِخْوَانِكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَأَلُكَ عَنْ مَثَائِلِ الذَّرِّ وَالْخَرْدَلِ.

به نام خدای رحمان رحیم، اما بعد، به درستی که رساننده این نامه من به تو، مذهب خوب و مرام پسندیده‌ای را از تو برای من نقل نمود. [بدان] فقط کارهای نیک و شایسته تو برای تو می‌ماند و فایده دارد، پس به برادران دینی‌ات احسان نما، و بدان که خدای عزوجل به مقدار وزن ذره و خردل، تو را مورد پرسش قرار می‌دهد. که اگر به مقدار کمی هم در حکومت ظلم نمایی مورد مؤاخذه هستی.

گوید: قبل از این که من به سجستان برسم، به والی شهر که حسین بن عبدالله نیشابوری بود، خبر رسیده بود که من حامل نامه‌ای از حضرت جواد علیه السلام برای او هستم، لذا تا دو فرسخی شهر به استقبال من آمده بود. و در واقع به پیشباز نامه امام نهم علیه السلام. وقتی به او رسیدم نامه را به او دادم. بوسید و بر دیدگانش نهاد و به من گفت: حاجت تو چیست؟ گفتم: خراج و بدهکاری در دیوان و دفتر حکومتی تو دارم. امر کرد آن را قلم



زدند و گفت: تا وقتی که من والی این منطقه هستم تو از پرداخت خراج و مالیات معاف هستی. سپس از اهل و عیال من سؤال کرد - چه مقدار نان خور دارم - به او خبر دادم. برای من و آنان دستور مقرر می‌داد به قدری که بیش از مخارجمان بود، و من تا وقتی که او زنده بود و حکومت داشت، از پرداخت مالیات و خراج معاف بودم و پیوسته صله و بخشش او به من می‌رسید تا از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

به همین نمونه بسنده می‌کنیم و بیش از این عزیزان را در مقدمه نگذاریم و در انتظار رسیدن نام و نامه یار و آن چه متعلق به آن است، به لحظه شماری و اندازیم.

باری، عزیزی بود خلوت نشین و محبوبی بود در پس پرده غیبت، و یاری بود سفر رفته، آن هم سفر رفته‌ای که کاروان هستی در پی او روان، و دیده وجود در قفای او نگران، و چشم آفرینش به دنبال غبار رفر و حیران و سرگردان.

مسافری که دل‌های ارباب معرفت در سینه‌ها به یاد او می‌تپد، و قلوب اصحاب صفا، صفایش را در صف النعال صفة یارانش که صافیان سوره صفند، می‌جوید. آری،

آن سفر کرده که صد قافله دل هم‌ره اوست

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار ۸۶/۵۰.

۲. دیوان حافظ از غزل ۲۴۵.

این مسافر محبوب سفرش از هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری آغاز شد و ۶۹ سال به طول انجامید. بیش از دو قرن و نیم بود که دوستان و شیعیان نوعاً از فیض حضور بهره‌مند بودند و از جام طهور بروز و ظهور جرعه معرفت می‌نوشیدند، و از ماء معین ولایت گلوی دل‌تر می‌کردند، و مکرر در مکرر بسیاری از آنان در مجلس انس و محفل قدس و مدرّس معارفی حضراتشان، زانوی تَتَلَمُّذُ به زمین ادب می‌ساییدند، که ناگهان فیض حضور از دست رفت و مجلس و محفل تعطیل شد و مدرّس و مدرسه بسته شد و سفر غیبت آغاز گردید.

در چنین شرایطی نیاز به مکتوب و نامه و رقعہ و توقیع بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شد؛ زیرا نامه وسیله پیوند و ارتباط در سفر است، و مکتوب نمادی از محبوب در غیبت، و توقیع نشانی از یار دارد و بویی از بوستان دوست بر مشام جان می‌نشانند. از این رو در روزگار غیبت صغری و سفر کوتاه مدت ۶۹ ساله، بیش از هر زمان دیگر شاهد نامه‌ها و رقعہ‌ها، و ناظر مکتوبات و توقیعات همایون آن همایون همای پرده نشین هستیم.

حالیا که دستمان به دامنش نمی‌رسد و چشممان از دیدارش محروم است و گوشمان از شنیدن صدایش ممنوع، لا اقل دست خطی از او به دستمان برسد؛ دستش که به دستمان نمی‌رسد تا ببوسیم و بر دیده بگذاریم، نامه و دست خطش به دستمان برسد تا به جای دست مبارکش غرق بوسه سازیم و بر دیده و سینه بگذاریم و از آن تبرک جویم.

آری، دوران غیبت صغری دوران نامه‌هاست و روزگار ۶۹ ساله

این سفر، روزگار رقعہ‌ها و توقیع‌ها؛ زیرا در این برهه از زمان ضرورت این امر بیش از سایر زمان‌ها احساس می‌شده است.

همان‌گونه که در زمان‌های گذشته، اشراف و بزرگان و سلاطین و اعیان برای خود برید خاص و غلام پست و شاطر و نامه‌رسان مخصوص داشتند، در روزگار غیبت صغری هم چنین بوده. هر چند در گوشه و کنار پاکانی بوده‌اند که نامه‌های دیار یار در منطقه و ناحیه‌ای به دستشان می‌رسیده و به وسیله آنان به صاحبانش واصل می‌شده، ولی در طول این ۶۹ سال، آن چهار سفیر خاص که شرح حالشان را در چند کتاب گذشته آوردیم<sup>۱</sup>، پیوسته عهده‌دار شأن بریدی و نامه‌رسانی به ناحیه سامیه حضرتش بوده‌اند و از اطراف و اکناف همه کسان، با واسطه یا بی‌واسطه، رقعہ‌های خود را به آنان می‌دادند و آنان افتخار نامه‌رسانی و جواب‌آوری از طرف حضرتش را داشته‌اند. شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی در اثر ارزشمند الغیبة گوید:

وَ قَدْ كَانَ فِي زَمَانِ السُّفَرَاءِ الْمُحْمُودِينَ أَقْوَامٌ ثِقَاتٌ تَرِدُ عَلَيْهِمُ  
التَّوْقِيعَاتُ مِنْ قِبَلِ الْمَنْصُوبِينَ لِلْسُّفَارَةِ مِنَ الْأَصْلِ.<sup>۲</sup>

همانا در زمان سفیران برگزیده و ستوده، جمعی مورد اعتماد بوده‌اند که توقیعات و نامه‌ها از طرف سفیران دربار ولایت مدار به دست آنان می‌رسیده.

---

۱. کتاب‌های حدیث دو سفیر، حدیث سفیران و حدیث آخرین سفیر.

۲. غیبت شیخ طوسی ۲۵۷.

از این جمله می‌توان چنین استفاده کرد: به خاطر جهات مختلفی که به بعضی از آن‌ها در نوشته‌های قبل اشاره کردیم، در مدت این ۶۹ سال توقیعات و نامه‌ها در دو مسیر صعود و نزول، رفت و برگشت، ابتداءً به دست آن چهار سفیر خاص می‌رسیده و آنان جمعی مورد اعتماد داشته‌اند که به وسیله آنان توقیعات را به صاحبانش می‌رسانده‌اند. از جمله آنان ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی<sup>۱</sup> و احمد بن اسحاق قمی<sup>۲</sup> بودند.

ولی متأسفانه با اتمام غیبت صغری و پایان یافتن این سفر خاص کوتاه مدت، این وسیله ارتباط هم برداشته شد و دیگر غلام پست خاص و برید مخصوص و شاطر و چاکری معین برای آن دربار ولایت مدار یافت نمی‌شود و فقط مراکز و جایگاه‌هایی به عنوان عمومی معین شده، که عنوان صندوق پستی دارد. از جمله آن‌ها ضرایح مقدس حضرات معصومین علیهم‌السلام، غدیر و قلیب و چاه و جایگاه آب‌هاست، البته در ملکوت و برزخ باز همان بریدان و سفیران، عهده‌دار ایصال توقیعات و رساندن مکتوبات به محضر باهر التور حضرتش می‌باشند، به شرحی که در نوشته قبل آوردیم.<sup>۳</sup>

در این جا تذکر نکته‌ای را لازم می‌داند که چه بسا ممکن است موجبات شک و تردید و ابهام و ایهامی را فراهم آورده باشد.

۱. غیبت شیخ طوسی ۲۵۷

۲. همان ۲۵۸.

۳. حدیث آخرین سفیر ۹۴.



متأسفانه در موقعیت و شرایطی زندگی می‌کنیم که بسیاری از حقایق قطعی و مسلم و اصول ثابت و مُبرهن دین و آیین و مذهب و مرام زیر تیغ عناد قرار گرفته و به بسیاری از آن‌ها با دید تردید، بلکه به چشم ردّ و انکار نگاه می‌شود. مصیبت آن زمان سخت‌تر و مشکل‌فزون‌تر که گاه و بیگاه چنین نگرش و دیدی از سوی جمعی که خود را طرفدار دین می‌شناسند، اظهار و ابراز می‌شود.

اموری که صدها سال، بلکه بیش از هزار سال در فرهنگ شیعه و قاموس امامیه جزء مسلمات و مورد توجه و عنایت بوده، مورد مسخره و استهزاء و یا اشکال و اعتراض قرار می‌گیرد، در حالی که هیچ دلیلی برای چنین دیدها دیده نمی‌شود، و اگر حمل بر غرض و مرض و ریگ به کفش داشتن القاکنندگان آن نکنیم، لااقل نشانه کج اندیشی و کم‌توجهی آنان می‌باشد.

از جمله همین جهتی که اشاره کردیم؛ سیره مستمره شیعه و سلف صالح ما در سایه آن چه در مدارکمان آمده و بزرگانی چون سید بن طاووس و کفعمی رضوان الله تعالی علیهما آورده‌اند، نامه نگاری و عریضه نویسی و عرض حال و حاجت نمودن به وسیله نامه به دربار ولایت مدار امام عصر علیه السلام و افکندن آن در ضرایح مقدّس و یا آب نهر بوده است. صاحب فوز اکبر در این زمینه گفتار جامعی دارد. وی گوید:

روایت شده هر که را حاجتی باشد آن چه مذکور می‌شود در رقعہ بنویسد و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد، و یا بیند و مهر کند و خاک پاکی را گل سازد و آن را در میان آن بگذارد و در

نہری یا چاہ عمیقی یا برکہ آبی اندازد کہ بہ حضرت صاحب الامر علیہ السلام می رسد، و ایشان خود متولی برآوردن حاجت می شوند. نسخہ رقعہ مذکور این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ، مُسْتَفِيئاً وَ شَكْوَتْ مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيراً بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ بِكَ مِنْ أَمْرِ قَدْ دَهَمَنِي وَ أَشْغَلَ قَلْبِي وَ أَطَالَ فِكْرِي وَ سَلَبَنِي بَعْضَ لُبِّي وَ غَيْرَ خَطِيرٍ نِعْمَةٍ اللَّهِ عِنْدِي، أَسَلَمَنِي عِنْدَ تَخْيِيلِ وَرُودِهِ الْخَلِيلِ وَ تَبَرَّءَ مِنِّي عِنْدَ تَرَانِي إِقْبَالِهِ إِلَيَّ الْحَمِيمِ، وَ عَجَزَتْ عَنِّي دِفَاعِهِ حِينَلْتِي وَ خَانَنِي فِي تَحْمِيلِهِ صَبْرِي وَ قُوَّتِي، فَلَجَّاتُ مِنْهُ إِلَيْكَ وَ تَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي، عِلْمًا بِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لِيُؤْتِي التَّدْبِيرَ وَ مَالِكِ الْأُمُورِ، وَ اتَّقَا بِكَ فِي الْمُسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَمْرِي، مُتَيْئِناً لِإِجَابَتِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِيَّاكَ بِإِعْطَاءِ سُؤْلِي.

وَ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي وَ تَصَدِيقِ أَمَلِي فِيكَ فِي أَمْرِي - در این جا حاجت خود را بنویسد - فَمَا لَا طَاقَةَ لِي بِحَمْلِهِ وَ لَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ، وَ إِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا لَهُ وَ لِأَضْعَافِهِ بِقَبِيحِ أَعْمَالِي وَ تَفْرِيطِي فِي الْوَاجِبَاتِ الَّتِي لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَغِثْنِي يَا مَوْلَايَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ، عِنْدَ اللَّهْفِ، وَ قَدِّمِ الْمَسْأَلَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، فَبِكَ بُسِطَتْ النُّعْمَةُ عَلَيَّ، وَ أَسْأَلُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لِي نَصراً عَزِيزاً وَ قِتْحاً قَرِيباً فِيهِ بُلُوعُ الْأَمَالِ، وَ خَيْرُ الْمَبَادِي وَ خَوَاتِيمِ الْأَعْمَالِ، وَ الْأَمْنُ مِنَ

الْمَخَافِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ، إِنَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لِمَا يَشَاءُ فَعَالٌ، وَهُوَ  
حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمُبْدَأِ وَالْمَأَلِ.

جهت استفاده بیشتر، ترجمه این جملات را می‌آوریم. پس از  
تَیْمَن و تَبَرَّک جستن به نام حق تعالی مرقوم می‌داریم:

مولای من - که صلوات خدا بر تو باد - با حالت استغاثه این نامه  
را می‌نویسم و از آن چه بر من وارد آمده با پناه جویی، به خدا  
شکایت می‌برم، سپس استغاثه و پناه از شما می‌جویم نسبت به  
امر سختی که مرا فرا گرفته و فکر مرا مشغول داشته و قسمتی از  
لَبِّ و خرد مرا سلب نموده و نعمت‌های خداوند را در نظر من  
تغییر داده - بی اهمیت نموده - مشکلی که دوستان و خویشان،  
مرا در آن تنها گذارده و از من بریده‌اند، و خود از دفع آن عاجز  
هستم و تاب و تحمل آن را ندارم، لذا در آن مشکل به شما  
ملتجی شدم و به خدا توکل نمودم؛ چون جایگاه منزلت شما را  
نزد پروردگار جهانیان می‌شناسم و اطمینان دارم که در مقام  
شفاعت برمی‌آید و خداوند تبارک و تعالی وساطت شما را  
می‌پذیرد و خواسته مرا برمی‌آورد.

و شما ای مولای من، شایسته‌اید که امید و آرزوی مرا بر آورده  
سازید در کاری - در این جا حاجت و مشکل خود را ذکر کند و  
چنین ادامه دهد - که من تاب حملش ندارم و بر آن صبر نتوانم،  
هر چند در سایه سوء کردار و کوتاهی در واجبات الهی  
استحقاق سختی و بلای بیشتری دارم.

ای مولای من، در این درماندگی به فریادم رس و قبل از این که از دست روم و دشمن در مقام شماتتم برآید، خواسته‌ام را از خدای عزّ و جلّ بخواه؛ زیرا به وسیله شما نعمت بر من رو می‌آورد، و از خداوند جلّ جلاله موفقیت کامل و فتح قریب خواستارم، که رسیدن به آرزوها و آغاز و انجام خیر در گرو آن است و از خداوند امن و امان از همه بیم‌ها در همه حالات را مسألت دارم که او هر آن چه خواهد به انجام رساند و برای من کافی است و خوب و کیلی است در ابتدا و انتها.

آن‌گاه در بالای آن نهر یا برکه رود و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید، یا عثمان بن سعید العمروی، یا فرزند او، محمد بن عثمان، یا حسین بن روح و یا علی بن محمد السمری را ندا کند و بگوید:

یا فُلانَ بنَ فُلانٍ، سَلامٌ عَلَیْکَ، أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَکَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ  
أَنَّکَ حَیٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرزُوقٌ وَ قَدْ خَاطَبْتُکَ فی حَیَاتِکَ الَّتِی عِنْدَ  
اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ هَذِهِ رُفْعَتِی وَ حَاجَتِی إلی مَوْلانا عَلَیْهِ السَّلامُ،  
فَسَلِّمْها إِلَیْهِ وَ أَنْتَ الثَّقَةُ الْأَمینُ.

سلام بر تو، گواهی می‌دهم که وفات تو در راه خدا بود و همانا تو در نزد خدا زنده هستی و روزی داده می‌شوی، و من در این حال حیاتی که نزد او داری، با تو سخن می‌گویم، و این نامه و حاجت من است به سوی مولامان که سلام بر او باد، پس آن را به او برسان، و تو ثقه و امین و مورد اعتماد و اطمینانی.

پس نوشته را در چاه یا نهر یا برکه اندازد که حاجت او برآورده می‌شود.....

باید دانست که از مفاد و مضمون این عریضه کشف می‌شود که توسل به آن، مختص به وقتی است که انسان در شداید بسیار عظیم و مخاطرات پر هول و وحشت گرفتار شود...

و در وقت انداختن [عریضه] باید توجه و اعتماد به یکی از چهار نایب ایشان، به آن الفاظ مخصوص که ذکر شده است، شود. پس اگر در مرتبه اول اثری در اصلاح حاجت ظاهر نشد چهار مرتبه، به عدد چهار نایب ایشان، بیندازد، و غالباً چنین شده که به چهارمی رسیده و مقصد انجام گرفته شده است، و لکن در یک روز نباشد، و بهتر آن است که روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه، که اوقات متعلقه به آن جناب علیه السلام می‌باشد و عرض اعمال بندگان خدمت ایشان می‌شود، عمل به این توسل شود.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر چه بسا در بعضی از مشاهد مشرفه و مکان‌های مقدس هم، محل مخصوصی و چاه و یا آب خاصی برای این منظور فراهم آمده، آیا این امر محذور عقلی و یا ممنوعیت شرعی دارد؟ و آیا با زیر سؤال بردن و شک و تردید نمودن، و یا رد و ایراد داشتن، و سرانجام انکار نمودن این گونه امور موجبات اصلاح مفاسدی فراهم می‌آید؟ یا به عکس، چه بسا بر مفسده‌ها می‌افزاید؟ و دردی که بر

---

۱. فوز اکبر در توسلات به امام منتظر عجل الله تعالی فرجه ۱۴۷.



نمی‌دارد دردی می‌گذارد؟

اگر کسی برای خودش صندوق پستی قرار دهد، یا آدرس و نشانه‌ای برای تماس و ارتباط با خودش تعیین کند مورد اشکال و اعتراض قرار می‌گیرد؟ یا کسی که به او اعتراض می‌کند مورد انتقاد واقع می‌شود؟ چه مانعی دارد که ضرایح مقدّس حضرات معصومین علیهم‌السلام، یا بعض آب‌های جاری، یا بعض آب‌های را کد به این عنوان معین شده باشد، و یا در بعض از مکان‌های مقدّس چاهی به این امر اختصاص پیدا کند؟ آن چه مهمّ است آن حالت انقطاع و التجاء و آن حالت توجّه و ارتباطی است که برای نویسنده نامه و فرستنده رقعہ پدید آمده. فعلاً که دستش از همه جا کوتاه است، به این وسیله می‌خواهد ارتباطی با امام عصر و زمان و حجّت پروردگار پیدا کند و عقده دل باز کند و مشکلش را عرضه بدارد؛ زیرا چه بسا در بعضی از حالات، آن گونه که نوشتن نامه و نگارش رقعہ و عریضه می‌تواند تسلی بخش و آرامش آور باشد، هیچ امر دیگری نتواند چنین نقشی را ایفا کند.

حالا من به جای این که در مقام تأیید و تثبیت و رهنمونی و هدایت‌گری و جهت‌بخشی در این گونه امور که می‌تواند نقش مثبت داشته باشد، برآیم در مقام ردّ و ایراد و اشکال و اعتراض و سست کردن پایه‌های اعتقاد برمی‌آیم. دشمن که کارش معلوم و هدفش مشخص، من دوست چرا آب به آسیای دشمن می‌ریزم و تیغ به دست زنگی مست می‌دهم؟!

قدری به خود آییم و این قدر در مقام ظلم به خاندان رسالت علیهم‌السلام و دوستان و شیعیانشان برنماییم. به خصوص این قدر به آن امام مظلوم،

به آن آقای غریب، به آن مولای طرید و شرید، و به آن سید و سرور بیابان‌گرد و صحرا‌نورد، و به آن حجت‌غایب حق و ولی‌مطلق، ظلم و ستم روا نداریم. این قدر نمک نخوریم و نمکدان بشکنیم، و باز همان جمله معروف را بیاوریم: **مرا به خیر تو امید نیست شرمرسان.**

به یک مشت شیعه دل شکسته چه کار دارید؟ به یک عده ایتام و بی‌کسان، چرا این قدر تجاوز و تعدی می‌کنید؟ و پیوسته با افکار و عقایدشان به اسم ناب‌آوری و نوآفرینی بازی می‌کنید؟ رها کنید! دست از سرشان بردارید! از خدا بترسید! و از روزگار ظهور دولت حقه الهیه آن صاحب ولایت مطلق بر حذر باشید، و از قیامت و دیگر سرا فراموش نکنید. اگر اعتقادی به این حرف‌ها ندارید یا در مقام اشکال و اعتراض به آن‌ها هستید، لااقل حریت انسانی خود را پاس دارید.

بگذریم. گاه و بیگاه پاره‌ای از گفته‌ها و برخی از نوشته‌ها که متأسفانه روز به روز هم رو به تزاید است، عنان قلم را به چنین شکوه‌هایی می‌کشاند و خامه را از پی‌گیری نامه باز می‌دارد. گویا جز دعا و مسألت همراه با التجاء و انقطاع هیچ روزنه امیدی یافت نمی‌شود، اگر باز به این سخن هم خردان، خرده‌نگیرند.

**خوش آن‌که از سفر آن غمگسار بازآید**

**که عمر رفته به امید یار بازآید**

**بهار رفت ز گلزار عیش ما بی تو**

**خوش آن‌دمی که به گلشن بهار بازآید**

غبار کوی تو از دیده شسته شد از اشک

خوشا دمی که به چشم این غبار بازآید

به رهگذار وفایش نشسته منتظریم

به این امید کزین رهگذار بازآید

قرار رفته ز دل رفته تا ز دل «فیاض»

خوش آن که در دل زارم قرار بازآید<sup>۱</sup>

برگ دومین

# توقیعات

گر آن است منشور احسان اوست

ور این است توقیع فرمان اوست

کلیات سعدی ۲۱۹ بوستان

شاید کمتر کسی باشد که با نام نامی و اسم سامی امام عصر حضرت ابا صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آشنا باشد و کلمه توقیع و توقیعات را نشنیده باشد و با آن نام آشنایی نداشته باشد. توقیع که جمع آن توابع<sup>۱</sup> و توقیعات<sup>۲</sup> است، به نامه‌هایی که از ناحیه مقدّس حضرت صاحب الامر شرف صدور یافته، اطلاق می‌گردد.<sup>۳</sup>

نکته‌ای که قبل از ورود به اصل بحث تذکرش مناسب به نظر می‌رسد و چه بسا به صورت سؤال ممکن است در ذهن بعضی از عزیزان هم نقش بسته باشد، این است که چرا به نامه‌ها و مکتوبات و رقع‌ها و مراسلات آن وجود مقدّس عنوان توقیع و توقیعات اطلاق شده است و نوعاً در کتب حدیثی که مرتبط با آن وجود مقدّس است، بابی به عنوان توقیعات داریم؛ چونان غیبت شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه که در آن این جمله یافت می‌شود:

---

۱. المنجد - وقع.

۲. لغت نامه دهخدا و فرهنگ معاصر.

۳. اقتباس از لغت نامه دهخدا - توقیع.



وَأَمَّا مَا ظَهَرَ مِنْ جَهْتِهِ عليه السلام مِنَ التَّوْقِيعَاتِ فَكَثِيرَةٌ نَذَكُرُ طَرَفًا مِنْهَا.<sup>۱</sup>

اما آن چه از ناحیه حضرتش به صورت توقیعات ظاهر شده بسیار است که قسمتی از آنها را می آوریم.

و همانند کمال الدین مرحوم صدوق رضی الله عنه که در آن این عنوان دیده می شود:

باب ۴۵ ذِکْرُ التَّوْقِيعَاتِ الْوَارِدَةِ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام.<sup>۲</sup>

باب چهل و پنجم در بیان توقیعاتی است که از حضرت قائم عليه السلام رسیده است.

و چونان بحارالانوار مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه که در آن این عبارت به نظر می رسد:

باب ۳۱ مَا خَرَجَ مِنْ تَوْقِيعَاتِهِ عليه السلام.<sup>۳</sup>

باب سی و یکم، آن چه از توقیعات حضرتش بیرون آمده است و شرف صدور یافته.

بر این اساس لازم است ابتداء به معنای توقیع توجه کنیم و سپس به این حقیقت که چرا به نامه های رسیده از ناحیه امام زمان عليه السلام توقیع

---

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۷۲.

۲. کمال الدین ۴۸۲.

۳. بحارالانوار ۱۵۰/۵۳.

و توقیعات می‌گویند.

در جهت اول باید سراغ کتاب‌های لغت برویم.  
مرحوم طریحی گوید:

التَّوْقِيعُ مَا يُوقَعُ فِي الْكِتَابِ مِنَ الْجَوَابِ<sup>۱</sup>.

توقیع آن چیزی است که در نامه و نوشته به عنوان جواب می‌آورند.

ابن منظور معانی بسیاری برای توقیع آورده است:

توقیع، رسیدن باران به بعض زمین و نرسیدن به بعض آن است،  
و بعضی گفته‌اند: رویش بخشی از زمین و عدم رویش بعض آن  
می‌باشد.

و توقیع در کتاب و نامه، الحاق چیزی به آن بعد از پایان آن  
است، و ازهری گفته است: توقیع کاتب در کتاب و نویسنده در  
نامه نوشته شده این است که به طور اجمال میان سطرها آن چه  
مقصد و حاجت و مورد نیاز است بیاورد و اضافه را حذف  
نماید.<sup>۲</sup>

و دهخدا در لغت نامه‌اش چنین آورده است:

توقیع نشان کردن بر نامه؛ رسم کردن طفرای سلطان بر عهد که به

۱. مجمع البحرین ۴/۴۰۸.

۲. لسان العرب - وقع.

فرمان معروف است؛ نامه را نشان کردن؛ نشان کردن پادشاه بر فرمان و منشور؛ امضا کردن نامه و فرمان؛ نوشتن عبارتی در ذیل مراسله و کتاب؛ طغرای سلطان؛ امضا؛ به معنای دست خط و نشان پادشاه و فرمان پادشاه که به مهر باشد به خلاف منشور؛ دست خط؛ آن چه سلطان و رئیس بر سر نامه یا پشت آن در جواب نویسنده نویسند یا امر دهند؛ جواب حکمت آمیز حاکم یا پادشاه بر پرسش یا جواب دادخواهی کسی که آن را نویسند و به صاحب التوقیع دهند، و از این جمله است توقیعات انوشیروان؛ قسمی از خطوط نوشتنی عرب که آن را طغرا و خط طغرا نیز گویند؛ نامه‌ای که از ناحیه مقدسه صاحب الزمان صادر شود و به وسیله یکی از نواب اربعه ابلاغ گردد.<sup>۱</sup>

ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی در معنای توقیع گفتاری دارد که اجمالش را می‌آوریم:

نامیدن دست نوشته‌ها و نامه‌ها به توقیع از این جهت است که اصل توقیع مطالبی بوده که در حاشیه یا پشت دادخواست‌ها و شکایت نامه‌ها و یا گزارش جریانات می‌نوشتند؛ مانند دستوراتی در مورد متن نامه که به خط سلطان یا وزیر یا صاحب دیوان انشاء یا قضا و فرمان داران در حاشیه نامه نوشته می‌شده

۱. لغت نامه دهخدا - توقیع.

است،<sup>۱</sup> سپس بر تمامی نوشته‌ها اطلاق گردیده...  
 و احتمال دارد از وَقَعَ الْأَمْرَ که به معنی تحقق و ثبوت و لزوم و  
 پا برجایی است، گرفته شده باشد.  
 و یا از وَقَعَ الصَّيْقَلُ السَّيْفَ مأخوذ باشد که جلا بخشیدن و  
 صیقلی ساختن شمشیر را توقیع آن می‌گویند، و نویسنده توقیع با  
 آن چه می‌نویسد اشتباه را بر طرف نموده و خواننده را به آن چه  
 در آن واقعه و جریان مورد نظر است، رهنمون می‌گردد.  
 و یا از مَوْقَعَةَ الطَّائِرِ گرفته شده، و آن مکانی است که پرنده به  
 قرار در آن جا انسی و الفت دارد؛ گویا نویسنده توقیع برای  
 نوشتن به جای خاصی از رقعہ مثل حاشیه و کنار آن، الفت پیدا  
 کرده است.

و یا از وَقَعَ به معنای محل مرتفع و مکان بلند کوه است؛ از این  
 جهت که نویسنده توقیع جایگاه رفیع و مقام و منزلت عالی در  
 میان مردم دارد، نوشته او را توقیع می‌گویند.<sup>۲</sup>

از مجموع آن چه در معنای توقیع آوردیم استفاده می‌شود که چه  
 بسا به هر نامه و نوشته‌ای توقیع گفته نشود و این اسم بر آن اطلاق  
 نگردد. بلکه در نامیدن مکتوب و نهادن اسم توقیع بر نوشته  
 خصوصیات مورد لحاظ و عنایت است که به عنوان نتیجه و مفاد

---

۱. این امر هم اکنون در ادارات مرسوم است و اصطلاحاً به آن، پاراف کردن  
 می‌گویند.

۲. صبح الاعشی فی صناعة الانشاء ۵۲/۱.

می‌آوریم.

هرگاه کسی برای شخصی نامه‌ای بنویسد و چون آن نامه به دست آن شخص رسید او در همان نامه و نوشته آن چه در مقام جواب لازم می‌داند بیاورد، به چنین نوشته‌ای توقیع گفته می‌شود.

به تعبیر ساده‌تر، گاهی کسی برای شخصی نامه‌ای می‌نویسد و او در رقعہ و کاغذی دیگر، دیر یا زود جواب آن را می‌نویسد، به چنین پاسخی معلوم نیست توقیع اطلاق گردد. ولی گاهی گیرنده نامه در همان نامه و کاغذ، جوابی را که لازم است، می‌نویسد و همان را برای او می‌فرستد؛ شبیه به بسیاری از استفتائاتی که از فقهای عظام می‌شود و نوعاً پاسخ در همان ورقه سؤال نوشته می‌شود. این چنین پاسخ نامه را توقیع می‌نامند.

همچنین توقیع به نامه و نوشته‌ای گفته می‌شود که گیرنده نامه بعد از خواندن آن، پاسخ هر سطر را به طور اجمال در زیر همان سطر بنویسد، و یا در پشت نامه مرقوم دارد، و یا منشور و فرمانی است که در قسمت فوقانی آن، طغرایمی باشد، و یا در آخر آن، مهر و امضا.

در هر حال هر نامه و نوشته و هر دست خط و مکتوب را توقیع نمی‌خوانند، و چون نوعاً مکتوبات شریفی که از ناحیه سامیه امام عصر علیه السلام شرف صدور یافته، چنین خصوصیات را داشته - نمونه‌هایی از آن را در مباحث و نوشته‌های بعد می‌آوریم - آنها را توقیع نامیده‌اند. این اطلاق و نامیدن به گونه‌ای غلبه یافته که در عرف اهل ولاء و فرهنگ ارباب وفا وقتی توقیع و توقیعات گفته می‌شود، مکتوبات ناحیه مقدسه به ذهن تبادر می‌کند و چیز دیگری به نظر نمی‌رسد. حتی



اگر بعضی از آنها هم هیچ کدام از خصوصیات مذکور را نداشته باشد، باز به عنوان الحاق به غالب افراد، این نام بر آنها هم اطلاق شده است. مضاف بر این، با توجه به جمله آخری که از لغت نامه دهخدا آوردیم، چه بسا کلمه توقیعات صرف نظر از همه خصوصیات، به هر نامه‌ای که از ناحیه امام عصر علیه السلام شرف صدور یافته و به وسیله ثواب اربعه ابلاغ گردیده، اطلاق شود و این کلمه برای چونان مکتوباتی علم شده باشد.

ظاهراً نخستین کسی که توقیعات ناحیه مقدسه را جمع نموده، ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری است که از علمای سده سوم هجری بوده و در عصر غیبت صغری می‌زیسته و در حق او گفته‌اند:

شیخ و بزرگ اهل قم بوده و نزد آنان صاحب جاه و منزلت، و در سال ۲۹۷ به کوفه آمده و ظاهراً سفرش به خاطر زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و پس از آن به قم مراجعت کرده است.<sup>۱</sup> و در همین سفر اهل کوفه از او بسیار روایت شنیده‌اند.<sup>۲</sup>

نام کتاب او در رجال نجاشی به عنوان توقیعات و در فهرست شیخ طوسی به عنوان المسائل و التوقیعات<sup>۳</sup> آمده است. ولی گویا همانند بسیاری دیگر از ذخایر سلف صالح ما از دست رفته است.

---

۱. طبقات اعلام الشيعة - نوابغ الروات فی رابع المآت ۱۵۳.

۲. رجال نجاشی ۱۵۳.

۳. فهرست شیخ طوسی ۱۰۲.

در مقدمه‌ای که مرحوم آیت الله بروجردی بر قرب الاسناد نوشته‌اند، بعد از تعداد شمارش کتاب‌های حمیری گویند:

وَلَمْ تَقَعِ إِلَيْنَا مِنْ كُتُبِهِ شَيْءٌ سِوَى كِتَابِ قُرْبِ الْإِسْنَادِ.<sup>۱</sup>

هیچ کدام از کتاب‌های او - که از جمله آن‌ها کتاب توقیعات

است - به دست ما نرسیده غیر از کتاب قرب الاسناد.

صاحب الذریعة در این زمینه جمله‌ای دارد که محتاج به تأمل و

دقت است. وی گوید:

كَانَ أَكْثَرُ التَّوْقِيعَاتِ الْخَارِجَةِ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ بِخَطِّهِ.<sup>۲</sup>

بیشتر توقیعاتی که از ناحیه مقدسه خارج شده به خط او - عبدالله

بن جعفر حمیری - بود.

در این جمله دو احتمال داده می‌شود:

یکی این که جناب حمیری کاتب ناحیه مقدسه بوده و توقیعات

به امر و املاء آن وجود مقدس و به خط او نوشته می‌شده و ممهور به

مهر همایونی امام عصر علیه السلام می‌گردیده. ظاهر کلام این احتمال را

تقویت می‌کند. ولی از جهات مختلف شاید نتوانیم این ظاهر را

بپذیریم.

احتمال دوم این که جناب حمیری بیشتر توقیعات صادره از

ناحیه مقدسه را به خط خود نوشته و جمع آوری کرده و به صورت

۱. قرب الاسناد ۳.

۲. الذریعة ۲۳۷/۸.

کتاب در آورده. این احتمال بهتر و مناسب‌تر، بلکه چه بسا متعین به نظر برسد. ولی همان طور که اشاره کردیم، نیاز به تأمل و دقت و تحقیق و تحلیل بیشتری دارد و راه برای ارباب روایت و درایت باز، و طریق تحقیق مفتوح است.

دیگر از کسانی که در مقام جمع توقیعات شریفه برآمده، مرحوم مجلسی است. صاحب الذریعه چنین آورده است:

التوقیعات الخارجة من الناحية المقدسة مع ترجمتها إلى الفارسية،  
ذکر فی أوله أنه من جمع العلامة المولى محمدباقر بن محمدتقی  
المجلسی، لکنه لم یذکر فی فهرس تصانیفه.<sup>۱</sup>

توقیعات صادره از ناحیه مقدسه با ترجمه فارسی آن که در  
اولش یاد کرده است که این کتاب [برگرفته] از [اثر]  
جمع آوری علامه مولى محمدباقر پسر محمدتقی مجلسی  
است، ولی نام آن در فهرست کتاب‌های مرحوم مجلسی نیامده  
است.

نکته‌ای که تذکرش در این جا مناسب به نظر می‌رسد این است که  
اهتمام قدمای اصحاب و بزرگان گذشته ما به نقل و جمع توقیعات  
صادر از دربار ولایت مدار امام عصر و ناموس دهر، حضرت ابا صالح  
المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف موجب شده که مطالب نوع آن نامه‌ها و  
نوشته‌ها و حقایق مندرج و مکتوب در آن توقیعات شریف در اختیار

ما قرار بگیرد و به دست ما برسد، که اگر عنایت و اهتمام آنان نبود بخش عمده‌ای از این ذخایر و جواهر نفیس از دست ما رفته بود.

خداوند همه ما را قدردان زحمات و خدمات سلف صالح و گذشتگان خیر اندیش و پاک نیت و درست کردار ما قرار دهد. به راستی که خود را مدیون زحمات طاقت فرسا و رنج‌ها و مشقت‌های جان‌گناه آن بزرگان می‌دانیم؛ زیرا اگر با آن حسن نیت و پشت‌کارداری و درایت، عهده‌دار چنین امور مهمی نمی‌شدند، معلوم نبود امروز در دست چه داشتیم و چه حقایقی از دستان رفته بود.

با توجه به این جهت، بسیار ناسپاسی و کفران است که خدای نخواستہ کسی در مقام تضعیف و یا توهین به چونان استوانه‌ها و قائمه‌هایی برآید و به جای این که قدر نمک بشناسد، نمکدان بشکند. و باز درد آن وقت دردناک‌تر و رنجش رنج‌آورتر، که خودی‌ها، خدای نخواستہ، نیش قلم مسموم و یا ناب زهرآگینشان به چنین اموری باز گردد.

جای بسی تأسف است در موقعیت و شرایطی که دیگران از عناصر فاقد کمال و شخصیت خود، اسطوره‌ها می‌سازند و شخصیت‌ها می‌آفرینند، ما دانسته یا ندانسته، در مقام تضعیف و کج‌نگری به چونان بزرگانی، که به راستی حقی بس بزرگ بر ما دارند، برآییم و آب به آسیای دشمن بریزیم، و هیچ کس هم در مقام اعتراض بر نیاید؛ چون به سر درختی او صدمه‌ای نمی‌زند. بگذریم. **تِلْكَ شِقَاقَةُ هَدْرَثِ نَمٍّ قَرَّتْ<sup>۱</sup>**

۱. نهج البلاغه از خطبه شقیه (خطبه ۳).

غم‌خوار به جز درد و وفادار به جز درد

جز درد نداند که این درد چه دردی است

از درد سخن‌گفتن و از درد شنیدن

با مردم بی‌درد ندانی که چه دردی است

و فیضی هندی هم زیبا سروده است:

بُود هر درد را در حَقّه‌های چرخ دارویی

عجب دردی است بی‌دردی که نتوان یافت درمانش<sup>۱</sup>

باری، صحبت در این بود که اهتمام سلف صالح و عنایت گذشتگان نیک‌اندیش ما موجب شده که بسیاری از توقیعات شریف در اختیار ما قرار بگیرد و ما از مضمون و محتوای آن‌ها مطلع شویم. در این میان، سهم دو نفر از بزرگان قدیم و رجال حدیث و ارباب روایت و درایت ما از دیگران بیشتر است.

نخست مرحوم صدوق محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی رضوان الله تعالی علیه، همان بزرگ مردی که در نوشته پیشین نوید ولادتش را از حضرت صاحب الامر در توقیع همایونی که حضرتش برای پدر او، جناب علی بن بابویه مرقوم فرموده بودند، ملاحظه نمودید.<sup>۲</sup>

مرحوم صدوق در کتاب ارزشمند کمال الدین که به امر جهان مطاع

---

۱. دیوان فیضی ۴۱۱.

۲. حدیث سفیران ۷۹.



آن وجود مقدس شرف کتابت یافته<sup>۱</sup> و شرحش را در نوشته‌های بعدی  
 ان شاء الله می‌آوریم، به تفصیل به نقل توقیعات پرداخته و باب چهل و  
 پنجم این کتاب شریف را که بیش از چهل صفحه و حاوی بیش از  
 پنجاه توقیع است، به این امر اختصاص داده، و این عنوان را در اول آن  
 مشاهده می‌نماییم:

### ذِكْرُ التَّوْقِيعَاتِ الْوَارِدَةِ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

دیگری، مرحوم شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی متوفای  
 ۴۶۰ هجری، همان که صاحب دو کتاب از کتب اربعه شیعه است  
 - تهذیب و استبصار - او در اثر گران قدرش کتاب الغیبه در فصلی که به  
 عنوان معجزات حضرت آورده، گوید:

وَأَمَّا مَا ظَهَرَ مِنْ جِهَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ التَّوْقِيعَاتِ فَكَثِيرَةٌ نَذَكُرُ طَرَفًا  
 مِنْهَا.<sup>۲</sup>

اما آن چه از ناحیه مقدسه حضرتش به عنوان توقیعات صادر  
 شده بسیار است که قسمتی از آنها را می‌آوریم.

سپس بیش از بیست توقیع آورده و در سایر فصول کتاب هم به  
 مناسبت متعرض شماری دیگر از توقیعات شده است که بنا بر استقصاء  
 و گزارش بعضی، به ۴۳ توقیع می‌رسد که ۱۲ توقیع را از کمال الدین  
 مرحوم صدوق نقل نموده. مجموع توقیعات رسیده در این دو اثر نفیس

۱. کمال الدین ۳.

۲. غیبت شیخ طوسی ۱۷۲.

حدود ۹۲ توقیع است که پس از حذف ۱۲ توقیع مکرر، جمعاً ۸۰ توقیع می‌شود.<sup>۱</sup>

در این میان نقش مرحوم طبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی صاحب احتجاج را نباید نادیده گرفت. بعضی از توقیعات که در دو اثر گذشته نیامده، در این کتاب آمده است.

همچنین مرحوم مجلسی *اعلی الله مقامه* در جلد سیزدهم بحار الانوار که مرتبط با آن وجود مقدس است، آخرین باب را به توقیعات حضرتش اختصاص داده است.<sup>۲</sup>

عصر غیبت است و روزگار هجران، مشتی یتیمان و افسرده حالان، دست التجا از همه جا کوتاه و چشم امید از هر سو بسته. چاره‌ای نیست جز این که با نشانه‌های آن حقیقت امید و آرمان، و آن چه ربطی با آن ملجأ و پناه حقیقی دارد، در مقام انس و الفت برآمده، تلخی صبر هجران را به حلوی دیدار نامه دل‌دار قابل تحمل سازیم.

به همین جهت پس از فراغ از شرح حال سفیران و گفت و شنود با آن مقرب چاکران در مقام نگرش و نگارش توقیعات همایونی و مراسلات ملوکانه آن همایون همای پرده نشین برآمده‌ایم.

شاید از آن سوی پرده‌ها به نیم‌نگاهی لطفی و عنایتی شود و طرفه العینی نگاه آن *عین الله الناظرة* به دیده رأفت و رحمت شامل

---

۱. برگرفته از: نشانی از امام غایب *علیه السلام* ۶۹.

۲. بحار الانوار ۵۳/۱۵۰ - ۱۹۸.

حال این رمد دیدگان گردد.

در کعبه گرز دوست نبودى نشانه‌ای

حاجى چه التفات نمودى به خانه‌ای؟

مرغان آن هوا به زمین چون کنند میل

تا در میان دام نبینند دانه‌ای؟

بوی ز وصل گرز به مشامش نمى‌رسید

رغبت به هیچ موی نمى‌کرد شانه‌ای

این کوشش و کشش همه بی کار چون بود

عاقل چه گونه دل بنهد بر فسانه‌ای؟

تا عشق آتشی نزند در درون دل

از راه سینه کسى به در افتد زیانه‌ای؟

محتاج پیک و نامه نباشد مرید را

کان جا کفایت است سر تازیانه‌ای

ثابت نباشد آن قدم اندر طریق عشق

کومى‌کند ز خار مغیلان کرانه‌ای

گر راست است هر چه طلب مى‌کنم تویی

وین راه دور نیست به غیر از بهانه‌ای

با «اوحدی» یکى شو و مشنوکه در وجود

هرگز در آن یگانه رسد جز یگانه‌ای

ما را اگر مجال نباشد به پیشگاه

این فخر بس که بوسه دهیم آستانه‌ای<sup>۱</sup>

برگ سومین

اشکالات وارده بر توقعیات

از دیر زمان، جمعی که با دید شک و دیدهٔ حسد به آیین امامیه و مذهب حقه شیعهٔ اثنی عشریه می‌نگریسته‌اند، در مقام اشکال تراشی و شبهه‌آوری نسبت به آن چه مربوط به این مکتب حق و مرام متقن است برآمده و خانه‌های عنکبوتی در خیال خام خود ساخته و تارهای واهی در اوهام خود تنیده‌اند که با اکاذیب بسیار و مجهولات فراوان همراه بوده، و به تعبیر معروف دروغ‌های شاخداری هم چاشنی آن نموده‌اند.

متقابلاً بزرگانمان نیز در مقام ردّ شبهات و پاسخ اشکالات برآمده و تنیده‌های پوشالی و بافته‌های سست و پوسیدهٔ آنان را بر باد داده‌اند. از جملهٔ آن ساخته‌ها و پرداخته‌ها، اعتراضات و شبهاتی است که نسبت به توقیعات صادره از ناحیهٔ مقدسهٔ امام عصر علیه السلام آورده‌اند. در این زمینه به آن چه صاحب *الغدير* از رشید رضا، صاحب *المنار* در «السنة و الشيعة» آورده، بسنده می‌کنیم. وی گوید:

آلوسی بغدادی برای شیخ جمال الدین قاسمی دمشقی نامه‌ای نوشت و او را از نشر و اظهار آن نامه نهی نمود. ولی گویا قاسمی دمشقی به این نهی آلوسی ترتیب اثر نداده و این نامه در اختیار



رشید رضا قرار گرفته و او هم قسمتی از آن را که متضمن اشکالات و ایراداتی بر شیعه است، در کتاب «السنة و الشيعة» آورده که بخشی از آن مرتبط با توقیعات است. گوید:

تَعْبُدُ الْإِمَامِيَّةَ بِالرُّقَاعِ الصَّادِرَةِ مِنَ الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ، تَعْبُدُ وَ تَسْلِمُ  
 امامیه به نامه‌های صادره از مهدی منتظر - سپس در توضیح این  
 عنوان چنین آورده است: -

آری، آنان اکثر مذهبشان را از نامه‌های جعلی و دروغین که هیچ عاقلی شک و تردید در جعلی بودن آنها و افتراش بر خدا ندارد، اخذ نموده‌اند. و تعجب از روافض - شیعیان - است که نام صاحب این رقعها را - کسی که آنها را نقل نموده - صدوق گذارده‌اند، در حالی که او کذب - بسیار دروغگو - است، بلکه از دین مبین جدا و منحرف است. او می‌پندارد که مسأله‌ای را در رقعہ و کاغذی می‌نویسد و آن را در سوراخ درختی می‌گذارد و جواب آن از مهدی صاحب الزمان، به گمان آنها، می‌رسد. این چنین رقعها و دست نوشته‌هایی در نزد رافضه از قوی‌ترین دلیل‌ها و محکم‌ترین حجّت‌های آنهاست. وای بر آنان... .

بدان که این رقعها و نامه‌ها بسیار است. یکی از آنها نامه‌ علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است. او نامه‌ای را به خط صاحب در جواب سؤالش عرضه نموده و می‌پندارد که با حسین بن روح، یکی از سفیران، به وسیله علی بن جعفر بن الاسود مکاتبه نموده و او نامه را به صاحب، یعنی مهدی، رسانده و برای او رقعهای فرستاده که می‌پندارد جواب صاحب الامر است

- سپس نام چند نفر که صاحب رقعہ و توقیع بوده‌اند، آورده و در پایان گوید: - این نمونه‌ای از اساس احکام و بنیان دین امامیه است و اندکی از بسیار. و با آن چه گفتیم روشن شد ادعای رافضیان که می‌گویند: دینمان را از عترت گرفته‌ایم، چه گونه است.<sup>۱</sup>

صاحب الغدیر در مقام جواب گوید:

نویسنده نامه - آلوسی - کار درستی انجام داده که خواسته جمال الدین قاسمی نامه او را منتشر ننماید، همان طور که بر رشید رضا لازم بود از نقل آن در برابر شیعه، بلکه در پیشگاه اهل انصاف از هم مسلکان خودش، خودداری نماید؛ زیرا اباطیلی که در آن آمده بر هیچ شخص محقق و مدققی مخفی نیست.

چه گونه بر شخصی که اهل بحث و تحقیق است، این اتهام آلوسی و همفکران او، چون قصیمی مخفی می‌ماند [این تهمت که امامیه اکثر دینشان را از رفاع مزور (نامه‌های جعلی و دروغین) گرفته‌اند] در حالی که محمد‌های سه گانه، صاحبان چهار اثر کتاب اصیل شیعه - محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب کافی، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مرحوم صدوق مؤلف کتاب من لا یحضره الفقیه و محمد بن حسن طوسی جامع کتاب تهذیب و استبصار - در هیچ کدام از

کتب اربعه و متون چهارگانه حدیثی که عمده مرجع شیعه امامیه در احکام است، هیچ یک از توقیعات صادره از ناحیه مقدسه را نیاورده‌اند.

این معنی چه بسا شخص آگاه را به این حقیقت توجه دهد که مشایخ و بزرگان امامیه - صاحبان اصول اربعه - می‌دانستند که سرانجام کار این امت به کجا می‌انجامد و چه گونه در مقام انکار اصل حجّت بر می‌آیند - تا چه رسد به انکار توقیعات و نامه‌های آن وجود مقدس - لذا از اول در جوامع اربع حدیثی و کتاب‌های چهارگانه روایتی خود، توقیعات شریفه صادره از آن ناحیه سامیه را نیاورده‌اند، در حالی که آنان راویان و حاملان احادیث و توقیعات به امت بوده‌اند. [آنان از آوردن توقیعات در کتب اصول حدیثی خودداری کردند] تا آن که برای ارباب تعصب و کوردلان مغرض مجالی پیدا نشود و مذهب امامیه را به امام غایبی که به گمان آنان اصلاً وجود خارجی ندارد، نسبت ندهند و آنان را معتقد به رفاع مزوره و تسلیم‌شدگان و پذیرندگان نامه‌های دروغین، به گمان آنان، شناسند.

و این از اسراری است که وثوق و اعتماد به کتب اربعه را تأکید می‌کند.

این مرحوم ثقة الاسلام کلینی است در حالی که در بغداد می‌زیسته و پیوند و ارتباط با چهار سفیر دربار ولایت‌مدار امام منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف داشته و با آنان در یک زمان زندگی می‌کرده - اتحاد زمانی و مکانی و اجتماعی با همه آنان

داشته - و کتابش، کافی شریف را در طول بیست سال در غیبت صغری تألیف نموده ولی هیچ کدام از توقیعات امام منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف را در کتاب کافی که مشتمل بر ۱۶۱۹۹ حدیث است، نیاورده، در حالی که بسیاری از این توقیعات از طریق او نقل شده و در کتابش نامه‌های بقیة ائمه را آورده است.

و این ابوجعفر ابن بابویه مرحوم صدوق است در حالی که بسیاری از توقیعات امام عصر علیه السلام را در کتاب کمال الدین آورده و حتی بابی برای آنها گشوده، ولی هیچ کدام از آنها را در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل ننموده. آری، فقط یک جا، تا آن جا که من یافته‌ام، در مقام اعتضاد و کمک جویی بدون ذکر نام امام علیه السلام آن چه را که به وسیله ابوالحسین اسدی از جناب محمد بن عثمان عمری در مورد افطار عمدی به حرام در ماه مبارک رمضان رسیده، آورده است.

پس از این دو نفر، شیخ الطایفه مرحوم ابوجعفر طوسی با آن که شمار زیادی از توقیعات صادره از ناحیه مقدسه را در کتاب الغیبة آورده است، ولی متعرض هیچ یک از آنها در دو کتاب تهذیب و استبصار که از کتب اربعه و مصادر احکام است، نشده است.<sup>۱</sup>

این گفتار آلوسی پرده از رازی بر می‌دارد و ما را به این حقیقت و حکمت رهنمون می‌شود که چرا مشایخ و بزرگان حدیثی ما

احادیث صادره از امام متظر عجل الله تعالی فرجه الشریف را در حالی که در اختیار آنان بوده، در کتب و جوامع اربعه خود نیاورده‌اند؛ زیرا با توجه به آن چه آلوسی آورده، یقین می‌کنیم اگر توقیعات شریفه در کتب اربعه آمده بود هر آینه هر دو لنگه در طعن و دق و ایراد و نقض و اشکال و اعتراض بر مذهب حقه امامیه باز می‌شد و زیان عیب‌جویان و متعرضان بیش از این دراز می‌گشت و نااهلان و غرض‌ورزان علیه آنان فتنه‌ها نموده و بیش از این در مقام بدگویی و دشمنی نسبت به آنان برمی‌آمدند.

صدوق کجا و رقعہ و توقیعات کجا؟ آلوسی نمی‌داند که توقیع مربوط به پدر صدوق بوده؟ مضاف بر این، چه چیز مجوز تکفیر مرحوم صدوق شده در حالی که او از حاملان علم قرآن و سنت نبوی و از راهنمایان به طریق حق بوده. از این‌ها بگذریم، لا اقل مسلمانی بوده که شهادت به وحدانیت حق و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده و ایمان به خدا و رسول و کتاب و قیامت داشته. آیا این ادب دین، ادب علم، ادب عفت، ادب کتاب و ادب سنت است که چنین کسی را تکفیر نماید و به او ناسزا بگوید؟ یا احلام و توهمات و پندارهای غلط او را به چنین جسارت‌هایی وا داشته؟

آیا [آلوسی و قصیمی و مانند آنان] می‌خواهند با چنین فحش‌ها و سب و قذف‌ها و تهمت‌ها و افتراها اصلاح عمومی نمایند و امت اسلامی را به سعادت برسانند و رشد و هدایت برای آنان فراهم آورند؟

مضاف بر این، چه کسی به آلوسی خبر داده که مرحوم صدوق چنین می‌پنداشته که برای رسیدن به حاجت و مقصودش باید چیزی را نوشته و در سوراخ درخت بگذارد و جواب بگیرد؟ باید پرسید چه کسی این سؤال‌ها را نقل کرده و چه کسی جواب آن‌ها را دیده و چه کسی حکایت نموده و کجا ثابت شده که این گونه امور از قوی‌ترین دلائل و محکم‌ترین حجّت‌ها و برهان‌های امامیه است؟<sup>۱</sup>

علاوه بر این، مجموعه آن چه در توقیعات راجع به احکام آمده بسیار محدود است. آن مقدار محدود چه گونه می‌تواند مستند امامیه از آغاز تا انجام فقه قرار گیرد و یا مدرک غالب مطالب مذهب آنان باشد؟ علاوه که بسیاری از آنانی که او نام برده، در کتب حدیثی شیعه از توقیعات آنان اثر و نشانی نیست.

مرحوم علامه امینی سپس متعرّض اشتباهات بسیاری که آلوسی در نامه‌اش داشته - که از جمله آن‌ها شش غلط در نام راویان احادیث و مؤلفین کتاب‌هاست - شده و در پایان می‌گوید:

تعجب است از کسی که در مقام نسبت دادن و نقد آوری و ردّ و ایراد و اشکال و اعتراض به عقاید و تعالیم مذهبی و مصادر احکام و براهین اعتقادی جمعی برمی‌آید در حالی که رجال آنان را نمی‌شناسد، نام آنان را نمی‌داند، نسبت به کتاب‌های آنان



جاهل است و از انتساب آن کتاب‌ها به مؤلفینش بی اطلاع، و فرقی بین والد و ولد - پدر و پسر - و کسی که به دنیا آمده و کسی که به دنیا نیامده، نمی‌گذارد. چه گونه چنین کسی به خود اجازه نقد و اشکال‌گیری می‌دهد؟ اگر آلوسی می‌خواست آبروی خود را هم حفظ کند خوب بود دست به قلم نمی‌برد و کف از رقم بر می‌داشت.<sup>۱</sup>

آن چه آوردیم به عنوان نمونه کافی است و قضاوت را به ارباب درک و درایت، و رجال منصف و آگاه وا می‌گذاریم. سخنی که باقی مانده و چه بسا ممکن است در ذهن بعضی از عزیزان به صورت سؤال و پرسش و یا شبهه و اشکال جا گرفته باشد، این است که ما شیعه هستیم و معتقد به امامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم‌السلام، و حجیت و غیبت آخرین آنان را باور داریم، و آن چه از ناحیهٔ آنان باشد و فرموده و گفتهٔ آنان، به عنوان حکم ثابت و قانون دین می‌شناسیم. با توجه به این باور و اعتقاد و این واقع و حقیقت، توقیعاتی از آن وجود مقدس نقل شده و مکتوباتی به حضرتش منسوب، از کجا بدانیم که این نامه‌ها از دیار یار است و این نوشته‌ها نشانی از آن بی نشان؟

اگر ثابت باشد که زهی سعادت و فوزی بس عظیم؛ بر دیدهٔ منت و چشم قبول نهاده و به عنوان متنی از متون دینی و دستوری از دستورات آیین و شریعت می‌پذیریم و هیچ چون و چرایی هم نداریم. بلکه چون

نشانی از آن جان جانان است و اثری از آن گرامی تر از جان، گرامی تر از جانش می‌داریم و در آغوش گرم جانش جا می‌دهیم و گل بوسه همراه با اشک شوق بر هر صفحه و خط، که بر هر کلمه و حرفش می‌گذاریم.

ولی از کجا معلوم که این‌ها آن‌ها باشد، و این مکتوبات دست نوشته‌های آن یدالله، و این توقیعات طغرای آن صاحب طغری، و مهرها و خاتم‌ها مهر و خاتم آن مهر نگارین و آن خاتم اوصیاء سید المرسلین؟

سؤالی است کاملاً به جا و پرسشی بسیار مناسب. به خصوص که اگر این سخن درست بررسی نشود و نسبت به آن بی‌توجه و یا کم‌توجه باشیم، چه بسا بابتی دگر باز شود و فتنه‌ای آخر پدید آید که بستنش بسی دشوار، و از بین بردنش بسیار سخت و مشکل باشد.

آن فتنه و باب و رخنه و آشوب این است که چه بسا هر روزی کسی دست نوشته‌ای به عنوان توقیع آن وجود مقدس و دست نوشته آن دست پاک و یدالله عرضه بدارد و با القاء افکار و آراء و سلیقه و نظریات خود با انتساب به آن حضرت موجبات اغواء و گمراهی جمعی را فراهم آورد.

متأسفانه بیش و کم چنین جریاناتی در طول تاریخ کبری پیش آمده و چه بسا در عصر و زمان ما - که باز متأسفانه آشفته‌بازاری است پر دامنه‌تر - این حنا بیشتر رنگ گرفته و گروهی از احساسات و عواطف پاک و علاقه و محبت دوستان حضرتش سوء استفاده نموده و با این عناوین، جمعی را گرد خود جمع نموده و مفاصدی پدید آورده‌اند،

و موجبات تفرقه‌ها و جدایی‌ها، بغض‌ها و عداوت‌ها، تضييع حقوق و اموال، هتك عِرْضُها و آبروها و بسیاری دگر از این گونه امور را به ناحق فراهم آورده و برای خود کسب و جعل مقام و موقعیتی نموده‌اند. به همین اشاره بسنده می‌نماییم.

ممکن است نوع خوانندگان محترم به آن چه به صورت اشاره آوردیم توجه داشته و با واسطه یا بی واسطه در جریان چنین مسایلی قرار گرفته باشند. به همین جهت عنایت و توجه به این امر، بسیار مهم و پاسخ این پرسش بس حایز اهمیت است.

بر این اساس نگارنده دوست دارد عزیزان به آن چه مطرح می‌شود توجه کامل نموده تا هر دو جهت مطلب روشن شود و سره از ناسره جدا و حق و باطل از یکدیگر متمایز گردد. و لذا به جاست آخرین برگ این نوشتار با دقت بیشتری نگریسته شود.

آخرين برگ

جواب سوال و پاسخ اشكال

## مثنوی این مثنوی تأخیر شد

... ..

عزیزانی که به آثار این کمینه، به خصوص آن چه در ارتباط با وجود اقدس حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه است، مراجعه دارند، توجه کرده‌اند که معمولاً پیش نویس این نوشتارها در نیمه دوم ماه شعبان که هنوز حال و هوای میلاد آن امام همام و فخر کرام در سرها و دلها باقی است، فراهم آمده است. ولی تاریخ پایان نوشته حاضر با سایر نوشته‌ها فرق دارد.

در توضیح این جهت متذکر می‌شوم که چون پیش نویس این دفتر به سؤالی که آوردیم، رسید، توفیق رفیق شد و سفر عتبات عالیات و زیارت مرقد مطهر حضرت ابو الائمه و خلیل النبوة یعسوب المسلمین و امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و تربت پاک و مزار تابناک مولی الکونین ابا عبدالله الحسین سلام الله علیه و برادر ارجمندش عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام نصیب و روزی گردید، آن هم در مجالی نسبتاً واسع و فرصتی تا حدودی گسترده که بحمد الله نزدیک به چهل روز ادامه داشت و این شعر خواجه در نظر جلوه می‌کرد:

سحرکه رهروی در سرزمینی

همی گفت این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آن‌گه شود صاف

که در شیشه برآرد اریعینی

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی؟!

درون‌ها تیره شده باشد که از غیب

چراغی برکنند خلوت‌نشینی<sup>۱</sup>

در این سفر پیش نویسی فصول گذشته را برده بودم که شاید به بازنویسی و پاک‌نویس آن موفق‌گردم. مجالی نشد، ولی اوراق و خطوط و صفحات و نقوش عراقی شد، نجفی شد، غروی شد، حایری شد، کربلایی شد، علوی شد، حسینی شد، عباسی شد. امید که تأثیر برکات آن قباب زاکیات و اعیان مقدّسات بر این نوشته‌ها نشسته باشد و رنگ و بویی از آن دیار مشک فام و عنبرسا و خون رنگ به خود گرفته باشد. آری، چرا چنین نباشد در حالی که این اوراق به دیاری رفته و از چونان خاکی برگشته است که ریاضی یزدی در چکامهٔ جانسوزش توصیف نموده:

مگر ای کربلا خاک بهشتی

که خاکی مشکبو عنبرسارشتی؟



اگر خاکی به معجز کیمیایی  
بهشتی کعبه‌ای عرش خدایی  
زمین کعبه هم چون کربلا نیست  
که او آغشته با خون خدا نیست  
اگر خاک تو را دستی ببیزد  
به جای خاک اشک و خون بریزد  
اگر بستند بر اهل حرم آب  
تو را اشک یتیمان کرد سیراب  
چه زیورها که زیب سینه توست  
چه گوهرها که در گنجینه توست  
یکی یاقوت خون حلق اصغر  
یکی نوافه ز مشکین موی اکبر  
کنار بیدق سبزی نگونسار  
فتاده دست عباس علمدار  
درخشد چون ثریا در دل شب  
چو مروارید غلطان اشک زینب  
خداوندا به این انوار رحمت  
به این شیران میدان شہامت  
به این خورشید و این ماه و ستاره  
به این تن‌های پاک پاره پاره  
به این صحرای سوزان غم‌انگیز  
به خاک کربلای مشک‌آمیز

### که این شور حسینی جاودان باد

#### جهان از یمن خونش در امان باد<sup>۱</sup>

باید کتاب کریلا رفته با سایر کتاب‌ها فرق کند. نمی‌دانم چه شد که این ابیات بر این نامه رقم خورد.

امید است همه عزیزان با عافیت و معرفت، موفق به زیارت عتاب عالیات شده و در آن حائر شریف و حرم محترم برای فرج صاحب توقیعات، با جدّ و جهد دعا کنند و ظهور موفورالسرورش را از خدا بخواهند.

باری، صحبت در این بود که از کجا بدانیم این توقیعات از آن ناحیه مقدسه صادر شده است و هر کس چنین ادعایی کرد و دست نوشته‌ای آورد آیا می‌شود پذیرفت و به دیار یار نسبت داد و آن را نامه آن صاحب نام و نشان دانست؟ توضیح سؤال و بیان شبهه را در صفحات پایانی فصل پیشین آوردیم.

در مقام جواب نکاتی را خاطر نشان می‌سازیم و عزیزانمان را به جهاتی توجه می‌دهیم که توجه به آن جهات، به عنایت صاحب توقیعات می‌تواند مطلب را روشن نموده و شبهه و اشکال را از بین برده و پاسخ پرسش قرار گیرد.

نخستین جهتی که در اکثر قریب به اتفاق توقیعات عصر غیبت صغری - که فعلاً سخن ما راجع به آنهاست - قابل توجه است و می‌تواند مؤید صحت و مثبت صدور آنها از آن ناحیه مقدسه باشد،

مطابقت مضامین آنها با سایر ادلّه معتبره ماست؛ کتاب و سنت، قرآن و احادیث معتبره.

آن چه در نوع این توقیعات آمده، به خصوص در قسمت‌های مربوط به احکام، بلکه حتی آن چه مربوط به مسایل اعتقادی است، در آیات شریفه قرآن به عنوان عام و یا خاص، و همچنین در احادیث و روایات معتبره رسیده از سایر حضرات معصومین علیهم‌السلام یافت می‌شود. خود این مطابقت گویای صحت و درستی و صدق و راستی آنهاست. دومین جهتی که در زمینه توقیعات عصر غیبت صغری قابل توجه و عنایت است این است که نوع آنها از طریق سفیران خاص و نایبان مخصوص آن وجود مقدّس رسیده است؛ یعنی همان چهار شخصیت فرزانه و عناصر ممتاز و یگانه‌ای که در کتاب‌های قبل شرح حالشان را آوردیم و عنوان سفارت و وساطت و وکالت و نیابت خاصه شان را به اثبات رساندیم، هم آنان واسطه در ایصال آن رقاع و مکتوبات و نوشته‌ها و توقیعات بوده‌اند.

پس از اثبات مقام سفارت و وثاقت آنها و اعتماد و اطمینان به گفتار و رفتارشان، مسلماً هر چه را آنان به عنوان نامه و توقیع و رقعہ و مکتوب به آن ناحیه مقدّسه نسبت دهند و رسیده از دیار یار بدانند و دست نوشته و ممهور به مهر همایونی آن همایون همای پرده نشین معرفی کنند، بدون هیچ چون و چرایی مورد قبول و پذیرش است و حایز اهمیت، و شک و تردید در آنها تردید و شک، بلکه انکار و ردّ خود آن سفیران عالی‌شان دربار ملک پاسبان حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

به دیگر عبارت، آیا جناب عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد بن سمري سفیران ناحیه مقدسه هستند یا نه؟ اگر نیستند که حرفی و سخنی با کسی که آنان را سفیران دربار ولایت مدار امام عصر علیه السلام نمی‌شناسد، در مورد توقیعات نداریم. ولی اگر مقام سفارت آنان را قبول کرده و باور دارد دیگر بدون چون و چرا باید آن چه را که آنان از آن ناحیه مقدسه می‌آورند، قبول کند و بپذیرد و هیچ حرف و سخنی نداشته باشد.

عثمان بن سعید می‌گوید: این نامه از دیار یار آمده، محمد بن عثمان می‌گوید: این مکتوب از آن کوی رسیده، حسین بن روح می‌گوید: این توقیع از آن ناحیه مقدسه است، علی بن محمد سمري می‌گوید: این دست نوشته و دست خط آن وجود مقدس است، در این جا دیگر حرفی برای سخن گفتن نیست، همه ماست‌ها کیسه است و شش غازی‌ها خرده، و دهان خرده گیران ممهور و باب اشکال مسدود و در ایراد بسته.

سومین جهت که در بسیاری از توقیعات مورد عنایت است و می‌تواند گواه صحت صدور و درستی انتساب آن‌ها به ناحیه مقدسه باشد، اخبار غیبی و امور سرّی و پنهانی و بازگویی اموری است که هنوز واقع نشده و بیان حوادثی که هنوز اتفاق نیفتاده، که چه بسا پس از هفته و ماه، بلکه سال و سال‌ها و مدّت‌ها که از صدور توقیع شریف می‌گذشت، اتفاق می‌افتاد و آن چه مرقوم نموده بودند محقق می‌شد.

این دسته از توقیعات را همچنین می‌توان از جمله معجزات آن وجود مقدس هم به حساب آورد، آن گونه که مرحوم شیخ طوسی اعلی

الله مقامه چنین نموده و در کتاب غیبت، توقیعات را در فصل معجزات حضرت آورده است.

فَضْلٌ وَ أَمَّا ظُهُورُ الْمُعْجَزَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى صِحَّةِ إِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ  
الْغَيْبَةِ فَهِيَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى غَيْرُ أَنَا نَذْكُرُ طَرَفًا مِنْهَا.<sup>۱</sup>

فصل: اما ظهور معجزاتی که دلالت بر صحت امامت آن حضرت در عصر غیبت دارد، بیش از آن است که به شمارش آید و ما فقط بخشی از آنها را می آوریم.

و بعد از نقل چند نمونه از معجزات در همین فصل معجزات  
گوید:

وَ أَمَّا مَا ظَهَرَ مِنْ جِهَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ التَّوْقِيعَاتِ فَكَثِيرَةٌ نَذْكُرُ طَرَفًا  
مِنْهَا.<sup>۲</sup>

و اما آن چه از آن ناحیه مقدسه به عنوان توقیعات - که جزء معجزات حضرت به حساب می آید - صادر شده بسیار است که مقداری از آنها را می آوریم.

همچنین صاحب کفایة المهتدی توقیعات ناحیه مقدسه را از معجزات حضرت دانسته، می گوید:

در اخبار صحیحه مذکور است و در کتب آثار صریحه مسطور

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۷۰.

۲. همان ۱۷۲.

است که در زمان غیبت صغری، توقیعات از نزد حضرت صاحب‌الزمان علیه صلوات الله الملك المنان بیرون می‌آمد و جمعی [که] مخصوص به اظهار آن توقیعات بودند، به امر آن حضرت آن توقیعات عظیم البرکات را به بسیاری از شیعیان آن سرور انس و جان می‌نمودند و خلق را از منہیات تحذیر، و بر اوامر تحریص می‌فرمودند، و جمیع مصالح عباد از توقیعات آن کعبه ارباب سداد معلوم می‌بود، و هر یک از توقیعات آن حضرت معجزه بوده و آن بسیار است و این مختصر را گنجایش مجموع آن نیست.<sup>۱</sup>

از این جهت که این مجموعه خالی از توقیع نباشد - هر چند بیان و توضیح توقیعات را در نوشته بعد از ان شاء الله می‌آوریم - و همچنین آن چه از مرحوم شیخ طوسی و میرلوحی آوردیم که توقیعات از جمله معجزات آن وجود مقدس است، خالی از شاهد نباشد، چند نمونه می‌آوریم:

روایت است از محمد بن ابراهیم بن مهران که گفت: جمعی از محبان خاندان رسالت و شیعیان دودمان امامت و جلالت بدره‌ای چند از دنائیر و دراهم به پدرم داده بودند که به خدمت حضرت ابی محمد حسن عسکری صلوات الله علیه واصل سازد. من به مشایعت والد خود چند مرحله همراهی نمودم. چون دو سه

۱. کفایة المهتدی فی معرفة المهتدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ۶۱۴.

منزلی از وطن خود دور شدیم پدرم را حال متغیر شد و صورت موت در آینه خیال مشاهده کرد. در این حال مرا طلب فرمود و وصیت نموده گفت: دنائیر و دراهم بسیار به امانت از محبتان اهل بیت نزد من است که آنها را به ملازمان حضرت امام حسن عسکری تسلیم نمایم، و الحال مرگ را مقارن حال و قرین احوال خود می بینم، و می دانم که هیچ کس مرا غیر از تو از این امانت بریء الذمه نمی سازد. وصیت من به تو آن که این مال را تصرف نمایی و به خدمت آن قبله ارباب دین و کعبه اصحاب یقین واصل سازی و خاطر مرا از این غم پردازی.

پس بنا بر فرموده پدر قبول نمودم که آن مال را به ملازمان امام حسن عسکری صلوات الله علیه رسانم، و پدرم بعد از ادای وصیت از جام جانگداز مرگ جرعه فوات چشیده متوجه دارالبقاء گردید.

من بعد از فوت پدر متوجه عراق شدم و قطع منازل و طئی مراحل نمودم. ناگاه در اثنای سفر روزی این خبر محنت اثر شنیدم که آن حضرت، یعنی صاحب العسکر و امام حادی عشر علیه صلوات الله الملك الاکبر از دار غرور رحلت نموده و به سرای سرور اقامت فرموده. با خود تفکر کردم که پدرم وصیت کرده که این مال را به خدمت آن حضرت برسانم. الحال که آن کعبه اقبال به جوار رحمت حضرت ذی الجلال انتقال نموده و من کسی را جانشین و وصی آن حضرت نمی دانم و پدرم در شأن غیر آن عالی شأن وصیتی نکرده، آیا چاره این کار چه باشد؟



آخر به خاطر گذراندیم که این مال به جانب عراق می‌برم و به کسی اظهار حال خود و سبب ارسال این مال نمی‌کنم. اگر خبر واضحی شنیدم و از محنت امانت خلاص گردیدم فهو المراد، و الا به هر عنوان که بعد از آن، خاطر قرار گیرد صرف نمایم و بر روی فقرا و مساکین در راحت به سبب اتلاف این مال بگشایم. چون به بغداد رسیدم از شط گذشته به منزلی رخت اقامت کشیدم. بعد از سه چهار روز شخصی رقعهای به من داد. چون نظر کردم در آن مکتوب بود که :

ای محمد بن ابراهیم، با تو چندین صُره زر همراه است که عددش این است و در هر یک از آن صُره‌ها فلان عدد از دنانیر و دراهم است چنان و چنین. اگر وصیت پدر خود به جای خواهی آورد تمامی آن مال را تسلیم قاصد ما باید کرد.

چون این خبر صحیح و دلیل صریح شنیدم چاره به جز تسلیم آن مبلغ ندیدم و جمیع آن چه با من بود مصحوب قاصد آن مجمع المفاخر و المحامد گردانیدم و منتظر می‌بودم که از وصول مال از آن همای اوج اقبال خبری بیابم. و ایضاً آرزوی آن داشتم که به خدمت جاروب‌کشان آن آستان ملایک آشیان رسم و استدعا نمایم که همچنان که پدرم به بعضی از خدمات مأمور بوده و به اخلاص تمام و اهتمام ما لاکلام در آن‌ها سعی می‌نموده، من نیز بعد از پدر به همان عنوان از خدمتکاران ایشان باشم.

چون روزی چند از ارسال آن مال برآمد مکتوبی رسید مضمون

دل‌پذیر و ما صدق تحریرش آن‌که:

یا محمد، آن چه ارسال داشته بودی بالتّمام واصل گردید، و بعد از این تو را به جای پدرت مقیم ساختیم. باید که از جاذبه شریعت غرّاً و طریقه ملّت بیضاً قدم بیرون نهد.

چون به این نامه مطلع گردیدم به غایت مُتَهیج و خوشحال شدم و از دارالسلام بغداد به خانه خود مراجعت نمودم.<sup>۱</sup>

علی بن زیاد صیمری عریضه‌ای و مصحوب آن، اموالی ارسال داشته بود و از ملازمان آستان ملایک آشیان ملک پاسبان استدعای کفن نموده. رقعهای در جواب به او رسانیدند، مضمونش آن‌که:

الحال تو را به کفن احتیاج نیست. چون مدّت عمر تو به هشتاد رسد در آن وقت تو را احتیاج خواهد شد. إن شاء الله آن چه طلب داشته‌ای ارسال خواهد شد.

چون عمر علی بن زیاد به هشتاد رسید از ملازمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام شخصی کفنی به او داد. بعد از وصول کفن، علی بن زیاد به جوار رحمت ذی‌المنن واصل شد.<sup>۲</sup>

در این نمونه که می‌آوریم نشانه‌های وقوف و اطلاع بر امور سرّی و پنهانی، بلکه پرده برداری از ما فی الضمیر و آن چه در دل و درون

---

۱. کفایة المهتدی ۶۱۱.

۲. همان ۶۱۳.

کسی گذشته، کاملاً واضح و آشکار است. محمد بن هارون همدانی گوید:

پانصد دینار دین بر ذمه خود از ناحیه مقدسه داشتم، و اکثر اوقات به جهت ادای آن دین متفکر می‌بودم. شبی به خاطر گذرانی که چند دکان در تحت تصرف دارم و آنها را به پانصد و سی دینار خریده بودم، الحال آن را به پانصد دینار به ناحیه مقدسه می‌فروشم (یعنی به وکلای حضرت صاحب الزمان) به وجه ادای آن تسلیم می‌نمایم و ادای دین خود می‌کنم.

علی الصباح که از خانه بیرون آمدم، قبل از آن که این اراده را با کسی در میان نهم، محمد بن جعفر<sup>۱</sup> را دیدم. گفت: امشب تو با خود قرار فروختن دکاکین داده‌ای؟ گفتم: بلی. تو را از کجا معلوم گردید؟ گفت: امروز مکتوب سعادت مصحوب از حضرت صاحب الزمان علیه و علی آباء صلوات الرحمن رسید، مضمون آن که:

ای محمد بن جعفر، امشب محمد بن هارون همدانی فروختن دکاکین را با خود تصمیم داده جهت پانصد دینار که دین دارد.

۱. مقصود محمد بن جعفر ابوالحسین رازی است که در زمان سفراء می‌زیسته و توقیعات از ناحیه مقدسه به وسیله آنان به دست او می‌رسیده و در ماه ربیع الآخر سال ۳۱۲ از دنیا رفته و مرحوم شیخ او را از ابواب دربار ولایت مدار شمرده که صراحت در توثیق و عدالت او دارد. (تنقیح المقال ۹۲/۲)

باید آن که دکاکین را به پانصد دینار بخری و داخل باقی  
متصرفات ما سازی.

چون این سخن از محمد بن جعفر شنودم دکاکین را با او مبیعت  
شرعی نمودم.<sup>۱</sup>

در همین زمینه - همراهی توقیعات با معجزات و اخبار از  
حوادث و پنهانی‌ها - جریانی بسیار دلنشین و شنیدنی مرحوم شیخ  
طوسی اعلی الله مقامه آورده که حاوی نکات بسیار ارزنده در ابعاد  
اعتقادی و عملی می‌باشد و با همه تفصیلی که دارد می‌آوریم:

به من خبر داد مرحوم مفید و حسین بن عبیدالله، که محمد بن  
احمد صفوانی گفت: من قاسم بن علا را دیده بودم در حالی که  
صد و هفده سال عمر کرده بود. هشتاد سال از زندگی اش با چشم  
بینا گذشت و محضر حضرت هادی و امام عسکری علیه السلام را  
درک نموده بود و پس از هشتاد سالگی چشمش نابینا شد، ولی  
سرانجام قبل از مرگ، نور چشمش به او برگشت و با دیده بینا،  
چشم از جهان پوشید و به افتخار ارسال کفن از ناحیه مقدس  
امام عصر علیه السلام نائل آمد.

اما تفصیل جریان. صفوانی گوید: من در شهر ران<sup>۲</sup>، که در منطقه

---

۱. کفایة المهتدی ۶۲۱.

۲. ران، شهری میان مراغه و زنجان، گویند: در این مکان زر و سرب یافت شود.  
(معجم البلدان، به نقل از: لغت‌نامه دهخدا)

آذربایجان است، بودم و پیوسته نامه‌ها و توقیعات از ناحیه امام زمان علیه السلام به وسیله ابوجعفر، محمد بن عثمان عمری و ابوالقاسم، حسین بن روح - که از نواب خاص حضرت بودند - به دست قاسم بن علا می‌رسید، تا آن که حدود دو ماه، مکاتبات قطع شد و قاسم بن علا دچار اضطراب و نگرانی گردید.

روزی ما در منزل او مشغول خوردن غذا بودیم. خادم دم در منزل آمد و بشارت آورد که پیک عراق رسیده است. قاسم بن علا از این بشارت مسرور شد و رو به قبله کرده، سجده شکر نمود.

پیک وارد شد در حالی که کوله‌باری بر دوش داشت. قاسم برخاسته با او معانقه نمود و بار از دوشش برداشت و آب دست‌پلید، دست او را شستشو داد و او را نزدیک خود نشاند و همگی غذا خوردیم و دست شستیم.

آن‌گاه پیک برخاست و نامه‌ای بیرون آورد و به دست قاسم بن علا داد. قاسم آن را گرفت و بوسید و به کاتبش داد که بخواند. او هم شروع به خواندن نمود، تا به جایی رسید که در آن، خبر ناگوار بود - ساکت شد.

قاسم گفت: خیر است؟

خواننده گفت: خیر است.

قاسم بن علا گفت: مگر نسبت به من خبر ناگواری نوشته شده که

نمی‌خوانی؟

گفت: نه.

گفت: پس چرا سکوت کردی و ادامه ندادی؟

گفت: پیام مرگ است، برای چهل روز پس از رسیدن نامه، و همراه نامه هم هفت جامه برای کفن فرستاده‌اند.

قاسم گفت: آیا مرگ من با سلامت دینم فرا می‌رسد؟

گفت: آری. آن گاه قاسم بن علا شروع کرد به خندیدن - و اظهار سرور و شادی نمودن - و گفت: پس از این عمر طولانی چه آرزویی دارم، جز مرگ با سلامت دین؟ - که نویدش در این نامه رسیده است.

آن گاه آورنده نامه از میان خورجین سه پارچه لنگی و یک حبره یمنی سرخ‌رنگ و عمامه و دو پارچه دستمالی بیرون آورد. قاسم آن‌ها را گرفت و خودش نیز پیراهنی داشت که حضرت رضا علیه السلام به عنوان خلعت به او بخشیده بودند.

قاسم بن علا دوستی داشت به نام عبدالرحمان بن محمد، که دشمنی سرسختی با خاندان رسالت علیهم السلام داشت و اتفاقاً در آن موقع برای اصلاح کاری به خانه قاسم بن علا آمده بود. قاسم به دو نفر از مشایخ قم و بزرگان شیعه آن دیار که در مجلسش حاضر بودند، گفت: این نامه را برای عبدالرحمان بخوانید؛ زیرا من به هدایت او علاقه‌مندم و امیدوارم در سایه شنیدن این نامه، خدا او را هدایت ارزانی نماید.

آن دو نفر قاسم بن علا را از این عمل منع کردند و پیوسته نام خدا را، به رسم انکار این عمل بر زبان می‌آوردند: خدا را خدا را خدا را! زینهار چنین مکن، این نامه‌ای است که بسیاری از

شیعیان هم، تاب تحمل مطالب آن را ندارند، تا چه رسد به عبدالرحمان ناصبی.

قاسم گفت: در این کار سزای است که اعلاش برای من روا نیست، ولی به خاطر علاقه‌ای که به هدایت او دارم این نامه را به او نشان می‌دهم که بخواند.

روز پنجشنبه، سیزدهم ماه رجب بود که قاسم بن علا نامه را به عبدالرحمان داد و گفت: این نامه را بخوان و حساب کار خودت را داشته باش.

عبدالرحمان نامه را خواند تا رسید به آن جا که خبر مرگ قاسم بن علا تا چهل روز دیگر در آن بود. ناگهان نامه را به زمین افکند و گفت: قاسم، تقوای حق پیشه دار. تو در دین، مرد فاضلی هستی و صاحب عقل و درایت، و خدای عز و جل می‌گوید: ﴿وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾<sup>۱</sup>

کس نداند که فردا چه کند و باخبر نیست در کجا بمیرد. و همچنین فرموده است: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup>

خدا آگاه به غیب است و بر غیب و سرش کسی را مطلع نسازد. قاسم خندید و گفت: آیه را تمام کن و دنباله آن را بخوان: ﴿إِلَّا

۱. سوره لقمان: ۳۴.

۲. سوره جن: ۲۶.



مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ<sup>۱</sup>

خدا غیبش را بر کسی آشکار نسازد، مگر آن که مورد ارتضا و رضایت او باشد از رسولان. و مولای من - امام عصر علیه السلام - مورد پسند و رضایت رسول است.

قاسم بن علا گفتارش را ادامه داد و گفت: می دانستم تو این جواب را به من می دهی، ولی کار سهل است؛ تاریخ امروز را بنویس و زمانی را که این نامه تعیین کرده در نظر بگیر، اگر من بعد از آن در قید حیات بودم بدان که من بر هیچ هستم، مرام و آیین من هیچ اعتباری ندارد، ولی اگر از دنیا رفتم تو فکری به حال خودت بردار. عبدالرحمان تاریخ را نوشت و از مجلس بیرون رفت.

هفت روز پس از رسیدن نامه، قاسم تب کرد و مرضش سخت شد. در میان بستر به دیوار تکیه داده بود. پسر جناب قاسم بن علا، حسن - که از جهت دینی حسن نبود و پدر از او رضایتی نداشت - هم در آن روز با جمعی در حجره پدر بود، و همگی که حال قاسم بن علا را چنین می دیدند می گریستند.

ناگهان قاسم بن علا پشت از دیوار گرفت تکیه اش را به دستهایش داده، پیوسته می گفت: یا محمد، یا علی، یا حسن، یا حسین، یا موالی، کونوا شُفَعَائِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

ای آقایان من، شفیعان من در نزد حق تعالی باشید. برای بار دوم

و سوم این جملات را گفت. تا نوبت سوم که گفت: یا موسی یا علی - به نام امام هشتم علیه السلام رسید - ناگهان پلک‌های چشمش، آن گونه که گل شقایق باز می‌شود، باز شد و حلقه‌اش ظاهر گردید و با آستینش آبی را که شبیه آب گوشت بود و از گوشه‌های چشمش بیرون می‌آمد، پاک کرد و به اطراف اتاق نگاه کرد. پسرش و سایر کسانی را که در حجره بودند صدا زد. همه گردش جمع شدند و چشمان سالم و دیدگان بینای او را دیدند. او هم با دست یکایک آن‌ها را نشان می‌داد.

این خبر در شهر منتشر شد و مردم دسته دسته به دیدار او می‌آمدند، حتی قاضی القضاة بغداد برای دیدنش آمد و به منظور آزمون، انگشتر فیروزه‌اش را به او نشان داد. مردم بیرون می‌رفتند و با تعجب ماجرای او را نقل می‌کردند.

آن گاه به پسرش حسن رو نمود و گفت: خداوند به تو مرتبت و منزلتی عنایت می‌کند، با شکر و سپاس پذیرای آن شو.

گفت: پذیرفتم آن را.

گفت: با چه شرایطی؟

پسر گفت: به هر چه شما امر کنید.

پدر گفت: مشروط بر این که از آن عمل زشتی که داری دست برداری.

پسر گفت: به حق آن کس که سخن از او به میان آورده‌ای، از آن عمل و سایر کارهای زشتی که خبر نداری، دست برمی‌دارم.

آن گاه قاسم بن علا به رسم دعا دست به آسمان برداشت و

عرض کرد: اللَّهُمَّ أَلِّهِمِ الْحَسَنَ طَاعَتَكَ وَ جَنِّبُهُ مَعْصِيَتَكَ.

خدایا اطاعتت را به پسر حسن الهام فرما و او را از نافرمانی خویش محفوظ بدار. سه مرتبه این دعا را تکرار کرد. کاغذ خواست و وصیت خود را نوشت و پسرش قبول کرد و آن گاه که طلوع فجر روز چهارم فرا رسید قاسم بن علا از دنیا رفت.

عبدالرحمان با سر و پای برهنه میان بازار می‌دوید و صیحه می‌زد: وای آقای من!

مردم از رفتار او تعجب نمودند - مردی ناصبی در مرگ یکی از بزرگان شیعه این چنین دل از دست بدهد - و می‌گفتند: با خود چه می‌کنی؟

در جواب آن‌ها گفت: ساکت باشید، آن چه من دیده‌ام شما ندیده‌اید؛ من نامه امام زمان علیه السلام که خبر مرگ قاسم بن علا را داده بود، خواندم. عبدالرحمان به شرف تشیع نائل آمد و بسیاری از املاکش را بر ناحیه مقدس امام عصر علیه السلام وقف نمود. قاسم بن علا را غسل دادند و با هشت جامه‌ای که هفت قطعه آن از عراق، از ناحیه مقدس امام عصر علیه السلام آمده بود، و پیراهنی که از حضرت رضا علیه السلام به او رسیده بود، او را کفن نمودند.

پس از مدت کوتاهی از طرف امام زمان علیه السلام نامه‌ای شرف صدور پیدا کرد به عنوان تسلیت برای حسن، فرزند قاسم بن علا، و در آخر نامه همان دعایی که پدر در حق پسرش کرده بود مرقوم فرموده بودند:

أَلِّمَكَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَ جَنِّبَكَ مَعْصِيَتَهُ. و آخرین جمله نامه این بود:

ما پدرت را راهنمای تو، و کارهای او را الگوی کردار تو قرار دادیم.<sup>۱</sup>

این جریان را که در این نیمه شب مرور می‌کردم و به جمله **اللَّهُمَّ أَهْمِ الْحَسَنَ طَاعَتِكَ وَ جَنِّبْهُ مَعْصِيَتَكَ** رسیدم، نمی‌دانم چه شد بی اختیار آب از دیدگانم جاری گردید. به این فکر فرو رفتم: پدری ندارم که برایم چنین دعا کند، و چه بسا نوع عزیزان هم چنین باشند. چه خوب است از آن پدر حقیقی و اب واقعی و روحانی، از آن سید و سرور، از آن مولا و آقامان بخواهیم او برای ما دعا کند و دست به آسمان بردارد و از خدا بخواهد توفیق انجام طاعت و ترک معصیت به ما ارزانی دارد، که اگر او دعا کرد مسلماً قرین اجابت است. چه کنیم تا راهی به سویش یابیم و خود را مشمول لطفش سازیم؟

با آن که برشکستی چون زلف خویش ما را

گفتن ادب نباشد پیمان شکن نگارا

هستند پادشاهان پیش درت گدایان

بنگر چه قدر باشد درویش بینوا را

از چشم من نهانی ای آب زندگانی

وصلت مناسب آید سیمرغ و کیمیا را

در چشم من فراق نگذاشت روشنایی

ای آفتاب تابان دریاب دیده‌ها را

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۸۸ - ۱۹۲، بحار الانوار ۵۱/۳۱۳ - ۳۱۶.

پیش رخ تو باید بر خاک سر نهادن

شرط است سجده بردن آینه خدا را

سوی «همام» بنگر باری به چشم احسان

با بنده التفاتی رسم است پادشا را<sup>۱</sup>

باری، رشته نوشتار از دست نرود. چه کنم که وقتی مرغ دل در

نیمه شب‌های هجر بر بام سرای یار می‌نشیند و در قفس سینه به نام و

یادش پر و بال می‌زند، دیگر همه چیز گویا از یاد می‌رود، حتی یادی

که در ارتباط با یاد اوست، و پیوسته می‌خواهد نجوا کند، درد دل

نماید، سرود مهر بخواند، ناله فراق در دهد و نوای هجر از نای سر کند

و زمزمه اشتیاق از مزمار دل بیرون دهد، شعر بخواند، غزل بسراید. آن

قدر پیرامون خیال آن شمع جمع آفرینش پر و بال زند تا پر و بالش

بسوزد و جان دهد؛

یاد آن عهد که دل در خم گیسوی تو بود

شب من موی تو و روز خوشم روی تو بود

نور چون چشم ز پیشانی من می‌بارید

تا مرا قبله طاعت خم ابروی تو بود

آن که می‌برد مرا از خود و از راه کرم

باز می‌داد به خود هر نفسی بوی تو بود

غمگساری که به رویم گه بیهوشی آب  
 میزد از راه مروّت عرق روی تو بود  
 همزبانی که غمی از دل ما برمی‌داشت  
 در سراپرده دل چشم سخن گوی تو بود  
 تخم امید من آن روز برومندی داشت  
 که سویدای دلم خال لب جوی تو بود  
 خار در پیرهن شب‌نم گل بود از رشک  
 تا مرا تکیه گه از خاک سر کوی تو بود  
 تا تو رفتی ز نظر دیده من شد تاریک  
 صیقل دیده من آینه روی تو بود  
 عشرت روی زمین بود سراسر از من  
 تا سرم در خم چوگان تو چون گوی تو بود  
 دل یوسف هوس حلقه زنجیر تو داشت  
 «صائب» آن روز که در سلسله موی تو بود<sup>۱</sup>  
 بگذریم. باید نوشته را دنبال کنیم و نوشتار را کامل. در صفحات  
 پیشین سه مطلب را در توضیح و بررسی صحّت انتساب توقیعات به آن  
 وجود مقدّس آوردیم. مضاف بر آن سه جهت، از جمله اموری که  
 نسبت توقیعات را به عنقای قاف قدم و موعود امم تثبیت می‌کرد،  
 آشنایی بسیاری از اصحاب و شیعیان با دست خطّ امام علیه السلام بود.  
 در میان اصحاب معصومین علیهم السلام از دیر باز مرسوم بوده که برای

اطمینان خاطر، از حضور حضراتشان علامت و نشانه‌ای را جویا می‌شدند و یا حتی نمونه‌ای از خطّ مبارک را مطالبه می‌نمودند.  
ابوجعفر محمد بن جریر طبری امامی به سند معتبر از فضیل بن یسار چنین نقل می‌کند:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: اگر سفیانی خروج کرد مرا به چه فرمان می‌دهید و امرتان نسبت به من در آن روزگار چیست؟ حضرت فرمودند: آن زمان که فرا رسید نامه‌ای برای تو می‌نویسم. فضیل گوید: به حضرت عرض کردم: نشانه کتاب و علامت نامه خود را بفرمایید. حضرت برای نامه خود علامت و نشانه‌ای ذکر نموده و آیه‌ای از قرآن قرائت نمودند.<sup>۱</sup>

می‌بینیم فضیل بن یسار جویای علامت و نشانه نامه حضرت صادق علیه السلام می‌شود تا موجبات اطمینان خاطرش فراهم آید.  
همچنین جناب احمد بن اسحاق گوید:

شرف‌یاب خدمت حضرت عسکری علیه السلام شدم و از حضرتش خواستم چیزی بنویسند تا خطّ مبارکشان را دیده و بشناسم. حضرت موافقت نموده، سپس فرمودند: ای احمد، خط با قلم درشت و نازک تفاوت پیدا می‌کند ولی شکی به خود راه مده. سپس دوات طلب نمودند و چیزی مرقوم فرمودند. من با خودم گفتم: خوب است از حضرت بخواهم این قلم را که با آن



می‌نویسند - به عنوان تبرک و یادگار - به من ببخشند. پس از پایان یافتن کتابت، حضرت با من شروع به صحبت نمودند و مدتی هم با پارچه‌ای قلم را پاک می‌کردند. آن‌گاه فرمودند: ای احمد، بگیر این قلم را. من هم آن را گرفتم.<sup>۱</sup>

بر همین اساس، در نامه حضرت عسکری علیه السلام به جناب احمد بن اسحاق در مورد خبر مسرت بخش ولادت نور دیده‌شان، مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین جمله‌ای دیده می‌شود:

وَرَدَ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ أَمَّامِ بْنِ إِسْحَاقَ كِتَابٌ وَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ  
بِحَظِّ يَدِهِ الَّذِي كَانَ يَرِدُ بِهِ التَّوْقِيعَاتُ عَلَيْهِ: وَوَلَدَ الْمَوْلُودُ.<sup>۲</sup>

از طرف امام یازدهم علیه السلام برای احمد بن اسحاق نامه‌ای رسید و در آن نامه به همان خطی که توقیعات برای او می‌آمد، نوشته شده بود: وَوَلَدَ الْمَوْلُودُ، آن فرزند معهود به دنیا آمد.

شرح این مبارک نامه و توقیع میمون را در کتاب‌های قبل آورده‌ایم.<sup>۳</sup>

از آن چه آوردیم اهتمام اصحاب ائمه علیهم السلام به شناخت خط و عنایت به معرفت کتاب و کتابت و آشنایی با دست نوشته حضرات معصومین علیهم السلام استفاده می‌گردد، و روشن می‌شود که چنین نبوده هر

۱. مناقب ابن شهر آشوب ۴ ۴۳۳.

۲. أنوار البهیة ۱۷۲.

۳. حدیث پنج سال کودکی ۲۹.

کس ادعا کند این نامه از امام علیه السلام است، یا این رقعہ از ناحیہ حجّت است، آن را حجّت بشمارند و به گفته و نوشته او ترتیب اثر بدهند.

به همین جهت می بینیم در نقل بعضی از توقیعات شریفه به این جهت عنایت شده که خطّ توقیع، خطّ آن وجود مقدّس بوده، با توجّه به شناختی که نسبت به خط و نحوه کتابت حضرت داشته اند.

مرحوم صدوق به سند معتبر، بلکه صحیح از محمد بن صالح همدانی که از وکلای ناحیہ مقدّسه بود، نقل نموده که گفت:

**كَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام، نَامَهُ أَي بِه حَضْرَتِ صَاحِبِ**

**الزَّمَانِ عليه السلام نَوَشْتُمْ - نَامَهُ رَا نَقْلَ نَمُوْدَه سَبَسَ چَنِین آوْرده اسْت -**

**فَكَبْتُ عليه السلام، حَضْرَتِ دَر جَوَابِ چَنِین مَرْقُومَ فَرْمُودَنَد. <sup>۱</sup>**

معلوم می شود برای جناب محمد بن صالح همدانی روشن و مسلم بوده که این خط خطّ آن وجود مقدّس، و این نوشته مکتوب آن حضرت است.

و یا در توقیعی که از اسحاق بن یعقوب نقل کرده که نامه ای به وسیله جناب محمد بن عثمان عمری به ناحیہ مقدّسه ارسال داشته، می خوانیم:

**قَوْرَدَ التَّوْقِیْعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ.**

جواب نامه به خط حضرت صاحب الزمان علیه السلام رسید. <sup>۲</sup>

۱. کمال الدین ۴۸۳ باب ۴۵ حدیث ۲.

۲. همان، حدیث ۴.

که باز این جمله هم بیان‌گر همان مطلب است و آشنایی جناب اسحاق بن یعقوب را با خط حضرت بیان می‌دارد. و در نقل دیگر به شناخت و معرفت خط تصریح شده است. جناب محمد بن عثمان عمری می‌گوید:

### خَرَجَ تَوْقِيعُ بِحَطِّ أَغْرِفَةَ.

توقیع مبارک به خطی که من می‌شناختم، شرف صدور پیدا کرد.<sup>۱</sup>

در مقدمه یکی از توقیعاتی که مرحوم شیخ طوسی نقل نموده چنین تعبیری دیده می‌شود:

### فَوَرَدَ جَوَابُ كِتَابِهِمْ بِحَطِّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ السَّلَامُ.<sup>۲</sup>

جواب نامه آنان به خط آن وجود مقدس که سلام و درود بر او و پدران بزرگوارش باد، رسید.

معلوم می‌شود خط آن حضرت و کیفیت نگارش برای جمعی که نامه و توقیع شریف برای آنان شرف صدور یافته، کاملاً واضح و آشکار بوده و اطمینان داشته‌اند که این مکتوب دست نوشته آن وجود مقدس است.

و در نقلی دیگر با این تعبیر رو به رو می‌شویم:

---

۱. همان، حدیث ۳.

۲. غیبت شیخ طوسی ۱۷۲.

توقیعات ناحیه مقدسه به وسیله عثمان بن سعید و محمد بن عثمان - سفیر اول و دوم - به همان خطی که در زمان حیات حضرت عسکری علیه السلام صادر می شد، بیرون می آمد و از ناحیه مقدسه می رسید.<sup>۱</sup>

در مورد نصب جناب محمد بن عثمان به جای پدرش عثمان بن سعید از جناب عبدالله بن جعفر حمیری چنین نقل شده:

أَتْنَا الْكُتُبَ بِالْحَطِّ الَّذِي كُنَّا نَكَاتِبُ بِهِ بِإِقَامَةِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام.

نامه های پی در پی به همان خطی که پیوسته با ما مکاتبه می شد، نسبت به جانشینی جناب ابوجعفر محمد بن عثمان عمری به جای پدرش صادر شد.

همچنین آن چه مرحوم شیخ نسبت به دومین سفیر آورده است

که:

شیعیان پیوسته بر عدالت جناب محمد بن عثمان اتفاق و اجتماع داشتند تا آن که پدرش از دنیا رفت و امر سفارت بر او مستقر گردید... و توقیعات در امور مهمه از ناحیه مقدسه در طول حیات او به همان خطی که در زمان پدرش صادر می شد به وسیله او به شیعیان می رسید و شیعیان در این امر - وساطت در رساندن توقیعات - غیر از او کسی را نمی شناختند.<sup>۲</sup>

۱. غیبت شیخ طوسی ۲۱۶.

۲. غیبت شیخ طوسی ۲۲۱.

از مجموع این تعبيرات استفاده می‌شود جمعی از ثقات و افراد مورد اعتماد، همانند سفیران چهارگانه و نواب اربعه دربار ولایت مدار و یا سایر وکلای ناحیه مقدسه و همچنین جمعی دیگر از اصحاب و شیعیان، با توجه به خصوصیات که آوردیم، کاملاً با خط آن وجود مقدس آشنا بودند و برای تثبیت و صحت اسناد نامه و توقیع به آن حضرت، تعبيراتی را به کار بردند که هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند.

به عبارت دیگر، گاهی نامه‌ای به وسیله شخص مورد اعتمادی از کسی به انسان می‌رسد. بر فرض گیرنده نامه از نحوه کتابت و رسم الخط فرستنده نامه اطلاعی نداشته باشد آن را تلقی به قبول می‌کند و می‌پذیرد و در مقام اجرای آن چه در نامه نوشته شده برمی‌آید.

گاهی ممکن است دست نوشته‌ای که متضمن دستور و فرمانی است، از کسی برسد در حالی که آورنده نامه درست شناخته شده نیست. گیرنده نامه آن را می‌گشاید و دقت می‌کند در سایه آشنایی که با خط فرستنده نامه دارد، می‌گوید: مسلماً این نامه فلانی است. من خط او را خوب می‌شناسم. آورنده نامه هر کس می‌خواهد باشد باشد، من یقین دارم که این نوشته نوشته فلانی است. هر کدام از این دو جهتی را که آوردیم می‌تواند مایه قبول و موجب پذیرش نامه و رقعہ گردد. ولی گاهی هر دو جهت با هم جمع می‌شود؛ هم آورنده نامه کاملاً مورد اطمینان و شناخته شده است، و هم خط صاحب نامه را خوب می‌شناسیم. این جا دیگر از گل‌ها چه می‌شود؛ بدون هیچ تأملی در مقام

انجام آن چه در نامه آمده برمی آید.

مضاف بر آن سه جهتی که در ابتدا گفتیم، توقیعات شریفه و مکتوبات صادره از ناحیه مقدسه این دو خصوصیت را هم داراست؛ هم کسانی که نامه‌ها را آورده و توقیعات را رسانده‌اند، اشخاص مورد اعتماد و اطمینانی هستند که گاهی ارباب رجال نسبت به آنان تعبیر **فَوْقَ الْوِثَاقَةِ وَ يَا غَنِيٌّ عَنِ التَّوْثِيقِ** می‌آورند، آنان بالاتر از درجه وثاقت و اعتمادند و یا بی‌نیاز از توثیق و شناختند. آورندگان نامه‌ها و رسانندگان توقیعات و غلامان پست و بریدان دربار آن سلطان انس و جان را خوب به خوبی می‌شناسیم، بالاتر از وثاقت و اعتبارند.

و هم کسانی که نامه به وسیله آنان آمده و یا به دستشان رسیده، خط صاحب نامه را هم خوب می‌شناخته‌اند و مطمئن بوده‌اند که این خطوط، سطور دست نوشته آن یار آشناست و نگارش آن نگار شب گرد بیابان‌ها و آواره صحراها. دیگر از گل‌ها چه گل است! توقیعات، گل‌های دست فشرده آن گل نرگس است و عقود به رشته کشیده آن عقده گشا و مونس.

علاوه بر این‌ها، هرگاه شک و تردیدی پیش می‌آمده که آیا این توقیع از آن ناحیه مقدسه است یا ساخته و پرداخته دگران، از خود آن ناحیه مقدسه دستور صادر می‌شده تا موجبات رفع شک و تردید فراهم آید و ابهام و اشکال بزدايد. در این زمینه به دو مورد دست یافته‌ایم.

یکی نسبت به جمعی از اهل قم که دچار شک و شبهه شده بودند که آیا جواب‌های رسیده از آن ناحیه مقدسه است یا ساخته و پرداخته

شلمغانی<sup>۱</sup>، که نامه‌ای با جملهٔ جامع: **فَجَمِيعُهُ جَوَابُهَا**، همهٔ آن نامه‌ها جواب‌های ماست، از طرف جناب حسین بن روح، سومین سفیر ناحیهٔ مقدّسه صادر می‌شود و شک و تردید از میان می‌رود.<sup>۲</sup>

دومین مورد دستور جامعی است که نسبت به همهٔ توقیعات مشکوکه و نامه‌های مورد شبهه رسیده، که دستوری است بسیار محکم و فرمانی بس متین و استوار در قالب جمله‌ای ملوکانه:

### فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا لِتُصَحِّحَهُ أَوْ تُبْطَلَهُ.<sup>۳</sup>

آنها را به ما برگردانید تا صحّت و بطلانش را آشکار سازیم.

در هر حال از مجموع این تعبیرات استفاده می‌شود که در زمان صدور توقیعات، عنایت و توجّه کامل به خطّ توقیعات، به صدور توقیعات، به آورندهٔ توقیعات، به مضمون توقیعات و به سایر خصوصیات آنها بوده، و تا از همهٔ جهات اطمینان پیدا نمی‌کردند نمی‌پذیرفتند و تلقّی به قبول نمی‌کردند و به ناحیهٔ مقدّسه نسبت نمی‌دادند.

مضاف بر این، توقیعات و مکتوبات را رجال و بزرگانی که ارکان مکتب و استوانه‌های مذهب هستند و نامشان در سرلوحهٔ شخصیت‌های ممتاز و معروف این مرام و آیین رقم خورده است و در

۱. برای شرح حال او به کتاب حدیث آخرین سفیر و مدعیان دروغین صفحات ۴۶ - ۵۸ مراجعه شود.

۲. غیبت شیخ طوسی ۲۲۸.

۳. همان ۲۲۹.

طغرای صحیفه اندیشمندان و دانشوران امامیه ثبت شده‌اند، آورده‌اند. آن هم در کتاب‌هایی که یا در عصر صدور توقیعات نگارش یافته، و یا در زمان نزدیک به ورودش نوشته شده. گاهی بی واسطه همانند آن چه مرحوم حمیری آورده، و یا با یکی دو واسطه، همانند آن چه مرحوم صدوق نقل نموده، و یا بیشتر، آن سان که مرحوم شیخ طوسی گزارش داده است. و نوع واسطه‌ها رجال مورد اطمینان و عناصر شناخته شده به راستی و درستی بودند.

چه کسی به خود اجازه می‌دهد به چنین شخصیت‌هایی نسبت ناروا دهد و یا در آورده‌های معتبر آنان به دیده انکار، یا شک و تردید بنگرد؟!

در شرایطی که همه مکاتب برآند تا نداشته‌های خود را داشته جلوه دهند، ناقصان و جاهلان خود را کامل و آگاه نشان دهند، بی مایگان خود را صاحبان سرمایه معرفی نمایند، چه گونه ما به خود اجازه دهیم به دیده غیر قبول و چشم خالی از ادب و احترام به چنین مایه‌ها و چونان سرمایه‌هایی بنگریم؟ به جای این که به آنان فخر و مباحات نماییم و بگوییم:

أُولَئِكَ آبَائِي فَجَنِّبِيهِمْ إِذَا جَمَعْتُنَا يَا جَرِيرُ الْمَجَامِعِ

خوب است بحث کلی راجع به توقیعات را در این نوشته خاتمه دهیم و پس از توجه به آن چه آوردیم، عزیزان را برای دیدار بخشی از توقیعات رسیده از آن سوی پرده راز و سراپرده اعزاز به انتظار بگذاریم و با غزلی قلم از رقم برگیریم:



ای دل برآر شهر شوق و گذار خط

کفر محبت است نوشتن به یار خط

پرواز اهل شوق به بازوی همت است

بر بال مرغ بسته نیاید به کار خط

با یاد او ز نامه پیغام فارغ

ای نامه‌بر ز یار به سویم میار خط

بی مژده وصال تسلی چه صورت است

قاصد ز یار اگر برساند هزار خط

تأثیر عشق بین که هواگیرد از نشاط

هر که بیفکنم به سر رهگذار خط<sup>۱</sup>

نیمه شب جمعه ۲۲ شوال المکرم ۱۴۲۶

۱۳۸۴/۹/۴

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

## کتابنامه

۱. اصول کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۳ ق.
۲. الانوار البهیة، محدث قمی، عباس، مشهد، کتابفروشی جعفری، بی تا.
۳. الأنوار الفلسیة، غروی اصفهانی، محمد حسین، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۲ ق.
۴. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا.
۵. البرهان فی تفسیر القرآن بحرانی، سید هاشم، قم، مطبعة علمیه، ۱۳۹۳ ق.
۶. تکنوپولی، پستم، نیل، ترجمه دکتر صادق طباطبایی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۱.
۷. تنقیح المقال، مامقانی، عبدالله، چاپ سنگی.
۸. چراغ صاعقه، انسانی، علی، تهران، جمهوری، ۱۳۸۲.
۹. حدیث آخرین سفیر، بحرینی، مجتبی، تهران، منیر، ۱۳۸۴.
۱۰. حدیث پنج سال کودکی، بحرینی، مجتبی، تهران، منیر، ۱۳۸۱.
۱۱. حدیث دو سفیر، بحرینی، مجتبی، تهران، منیر، ۱۳۸۳.
۱۲. حدیث سفیران، بحرینی، مجتبی، تهران، منیر، ۱۳۸۴.
۱۳. دیوان اوحدی مراغی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۱۴. دیوان حافظ، مشهد، سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌ها، ۱۳۵۰.

۱۵. دیوان حزین لاهیجی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۰.
۱۶. دیوان صائب، انتشارات خیام - بی تا.
۱۷. دیوان فیاض لاهیجی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۱۸. دیوان فیضی هندی، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۶۲.
۱۹. دیوان همام تبریزی، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۰.
۲۰. الذریعة الی تصانیف الشيعة، تهرانی، آقابزرگ، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ق.
۲۱. رجال نجاشی، نجاشی، احمد بن علی، قم، مکتبه الداوری، بی تا.
۲۲. روح ملت‌ها، زیگفرید، آندره، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۳.
۲۳. صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، قلقشندی، احمد بن علی، مصر، بی نا، بی تا.
۲۴. طبقات اعلام الشيعة، تهرانی، آقابزرگ، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۳۹۰ق.
۲۵. طوق الحمامة فی الالف و الألف، اندلسی، علی بن حزم، بیروت، دار مکتبه الحیاة، بی تا.
۲۶. العدیر فی الكتاب و السنة و الأدب، أمینی، عبد الحسین، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۳۸۷ق.
۲۷. الغیبة، طوسی، محمد بن حسن، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا.
۲۸. فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرنوش، آذرتاش، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
۲۹. الفهرست، طوسی، محمد بن حسن، نجف، مکتبه المرتضویة، بی تا.
۳۰. فوز اکبر در توسلات به امام منتظر، فقیه ایمانی، محمد باقر، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۷.
۳۱. قرب الاسناد حمیری، عبدالله بن جعفر، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا.

۳۲. کفایة المهتدی فی معرفة المهتدی، میرلوحی موسوی سبزواری، محمّد، انتشارات دارالتفسیر، ۱۳۸۴.

۳۳. کلیات سعدی، بر اساس نسخه تصحیح شده محمد فروغی، انتشارات جاویدان علمی، بی تا.

۳۴. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق - محمّد بن علی بن بابویه، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۵ ق.

۳۵. لسان العرب، ابن منظور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.

۳۶. لغت نامه، دهخدا، علی اکبر، تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۳۷.

۳۷. مجمع البحرين، طریحی، فخر الدین، تهران، مکتبه المرتضویة، بی تا.

۳۸. معجم البلدان، حموی، یاقوت، بیروت، دار صادر، بی تا.

۳۹. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب مازندرانی، قم، انتشارات علامه، بی تا.

۴۰. المنجد، الاب الیسوعی، بیروت، مطبعة الكاثولیکية، بی تا.

۴۱. نشانی از امام غایب علیه السلام، رکنی یزدی، محمّد مهدی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵.

۴۲. نهج البلاغة

۴۳. وسائل الشیعة، حرّ عاملی، محمد بن الحسن، تهران، مکتبه الاسلامیة، ۱۳۸۳ ق.

## سایر آثار مولف در همین زمینه

۱. سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان.
۲. سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یس.
۳. تو را گواه می‌گیرم - شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس.
۴. حدیث قبل از میلاد
۵. حدیث شب میلاد
۶. حدیث بعد از میلاد
۷. حدیث پنج سال کودکی
۸. حدیث غیبت و سفارت
۹. حدیث دو سفیر - پدر و پسر
۱۰. حدیث سرداب
۱۱. حدیث سفیران - سومین سفیر
۱۲. حدیث آخرین سفیر
۱۳. حدیث توقیعات

**و به زودی این شاء الله:**

حدیث دیدارها

## سایر آثار مولف در همین زمینه

۱. سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان.
۲. سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یس.
۳. تو را گواه می‌گیرم - شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس.
۴. حدیث قبل از میلاد
۵. حدیث شب میلاد
۶. حدیث بعد از میلاد
۷. حدیث پنج سال کودکی
۸. حدیث غیبت و سفارت
۹. حدیث دو سفیر - پدر و پسر
۱۰. حدیث سرداب
۱۱. حدیث سفیران - سومین سفیر
۱۲. حدیث آخرین سفیر
۱۳. حدیث توقیعات

## و به زودی این شاء الله:

حدیث دیدارها

## و در دیگر زمینه‌ها

جامعه در حرم - شرح زیارت جامعه کبیره

با پسر در سکرات مرگ

ده پگاه با پیکر

لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره

ملک نقاله

خانه دو متری

شهر خاموشان و دیار باهوشان

سرای بیم و امید

## و به زودی این شاء الله:

اتاق امتحان

الکمیل فی شرح دعای کمیل